

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۵/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۳

(صفحه ۱۵۳-۱۹۰)

الگوهای مدخل‌سازی و عناصر تشکیل‌دهنده مدخل در فرهنگ مفتاح‌الفضلا

دکتر علیرضا امامی* - داینا بوشتسکایته**

چکیده

فرهنگ لغت مفتاح‌الفضلا یکی از قدیمی‌ترین محصولات جریان فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره است که در عصر حکومت ابوالمظفر محمودشاه خلجی پادشاه مالوه در سال ۸۷۳ق در هندوستان به قلم محمد بن داوود بن محمد بن محمود شادی آبادی تألیف شده است. در این مقاله الگوهای مدخل‌سازی و مدخل‌گزینی به‌کاررفته در مفتاح‌الفضلا و عناصر تشکیل‌دهنده مدخل‌های آن نقد و بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: مفتاح‌الفضلا، شادی‌آبادی، تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی، فرهنگ‌نویسی در شبه‌قاره، مدخل‌سازی در فرهنگ.

مقدمه

فرهنگ لغت مفتاح‌الفضلا یکی از قدیمی‌ترین محصولات جریان فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره است. این فرهنگ در عصر حکومت ابوالمظفر محمودشاه خلجی (شهریار نقوی، ص ۹)، پادشاه مالوه، در سال ۸۷۳ق در هند به قلم محمد بن داوود بن محمد بن محمود شادی‌آبادی^۱ تألیف شده است. تا امروز، تنها دو نسخه از فرهنگ مذکور به دست ما رسیده و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است. نسخه سالم‌تر و کامل‌تر در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و نسخه دیگر با تصحیف بسیار در موزه بریتانیای لندن محفوظ است و نقاشی‌هایی دارد که اطلاعات تصویری ارزشمندی درباره مدخل‌ها به دست می‌دهد.

فرهنگ مفتاح‌الفضلا، فرهنگی است نسبتاً کمیاب و کمتر شناخته‌شده که تا کنون تحقیق مفصلی درباره آن به انجام نرسیده است؛ ولی ممکن است با بررسی آن بتوان اطلاعاتی مهم درباره تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی به دست آورد و شناخت در این باره را گسترش داد. در این مقاله الگوهای مدخل‌سازی و مدخل‌گزینی به کاررفته در مفتاح‌الفضلا و عناصر ترکیب‌دهنده مدخل‌های آن نقد و بررسی می‌شود و این کار با توجه به شناخت مراحل تدوین فرهنگ، از جمله تعیین نوع فرهنگ و گردآوری اطلاعات ساختار فرهنگ با عنایت به شرایط و ویژگی‌های دوره اول فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره از قرن هفتم تا نهم هجری قمری (همو، ص ۱۵)، و برخی از معیارها و اصول فرهنگ‌نویسی معاصر، به روش ترکیبی از تحلیل کمی (بررسی آماری) و تحلیل کیفی فرهنگ‌نویسی تاریخی (رضایی، ص ۱۸۲-۲۲۰) در بخش‌های نوع فرهنگ، گردآوری اطلاعات و مدخل‌سازی، که عبارت است از فصل‌های ساختار فرهنگ، سرمدخل، تلفظ، تعریف معانی، گونه‌های سرمدخل، نکته‌های دستوری و ریشه‌شناسی، اصطلاحات عامیانه، معادل‌های عربی و هندی، شاهد مثال و اشاره به منابع، انجام می‌پذیرد. هدف غایی این تحقیق، تعیین الگوهای کلی مدخل‌سازی و معیارهای مدخل‌گزینی در مفتاح‌الفضلا و شناخت بهتر نوع و کاربرد این فرهنگ است. در تحقیق حاضر، فقط بهر

۱ مقدمه نسخه بریتانیا؛ نسخه کتابخانه مجلس، مقدمه ندارد و در آن به اسم مؤلف و تاریخ تألیف اشاره نشده است (علیزاده، ذیل «مفتاح‌الفضلا»؛ محمد بن داود بن محمود شادی‌آبادی؛ درباره اختلافات در ضبط اسم مؤلف، ر. ک. اسکندری، ذیل «شادی‌آبادی»).

نخست مفتاح‌الفضلا که مربوط به مفردات است بررسی می‌شود و بهر دوم که به ترکیبات شعری اختصاص دارد و نیازمند روش تحقیق متفاوتی است، در نظر گرفته نشده است.

۱. نوع و کاربرد فرهنگ

فرهنگ کتابی مرجع یا فهرستی است معمولاً الفبایی از واژه‌ها همراه با توضیحاتی در مورد معنی، تلفظ، املا یا معادل‌های آنها (Hartman, p. 246). به نقل از شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۰۲). یکی از مقدمات اقدام به تدوین یک فرهنگ، مشخص کردن نوع آن است. در حقیقت، این نوع فرهنگ است که باعث انتخاب روش مدخل‌گزینی و ترتیب دادن مدخل‌ها می‌شود (Schierholz, p. 329). از طرف دیگر، شناخت ساختار و نوع فرهنگ‌ها و تحقیق در مورد کاربرد آنها در گذشته، از اهمیت بسزایی در تحقیقات مربوط به تاریخ فرهنگ‌نویسی برخوردار است (idem, p. 340).

در مقدمه مختصر مفتاح‌الفضلا، نسخه بریتانیا، توضیحاتی کلی درباره تدوین این فرهنگ ارائه شده است. مؤلف در این مقدمه می‌گوید: «... بنده درگاه کردگار، امیدوار به رحمت پروردگار، الراجی بحضرت الکریم البار، محمد بن داوود بن محمد بن محمود شادی آبادی، صانه الله من زوال الایمان و فتنه آخر الزمان که چون در عنفوان جوانی و اوان کامرانی خاطر این داعی از تلمذ فضل و بلاغت به زیور صنعت اشعار و براءت متحلی و متجلی گشت، مدتی مدید و عهدی بعید در تصحیح اسالیب لغات فرهنگ‌نامه چنان که پهلوی و دری و ترکی و عبری (کذا) و رومی و ماوراءالنهری که در دواوین فضلی متقدم چنان که خاقانی و معزی و انوری و نظامی و ظهیر و سفاهانی و سعدی مستعمل و مسطور است مشغول بود. بعد ابتلای مشقت بی‌حد و امتحان محنت بی‌عد و مرور بکور و آصال و انهار و لیال از فرهنگ‌نامه فخر قواس و رساله‌التصیر و اسدی طوسی و مفاتیح‌الفضایل و سلالة‌الفضایل و دستور الافاضل و لسان‌الشعرا بی‌کسور طبع و فتور خاطر فراهم آورده و در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه مسود و مؤلف گردانید و مفتاح‌الفضلا نام نهاد و بیشتر حروف پارسی و اعراب مهممل و نامرعی گذاشته نشده است و اساس این فرهنگ‌نامه بر ۲۲ باب اتفاق افتاد».

ظاهراً پیکره زبانی این فرهنگ از متون منظوم فارسی تهیه شده است. مؤلف مشخص نمی‌کند که براساس چه معیارهایی واژه‌ها را از متون مذکور انتخاب کرده و مدخل فرهنگ خود کرده است. با وجود این، ظاهراً می‌توان به این نتیجه رسید که هدف مؤلف، مانند سایر فرهنگ‌نویسان قدیم فارسی، بیشتر تدوین فرهنگی تخصصی برای خواندن

اشعار فارسی بوده است تا تألیف فرهنگی عمومی به روش سنتی کتابخانه‌ای. در تحقیقات مربوط به فرهنگ‌نویسی فارسی، این نظری پذیرفته‌شده است که لغت فرس اسدی طوسی قدیمی‌ترین فرهنگ موجود و مهم‌ترین منبع همه فرهنگ‌های بعد از خود، که در ایران و هند تا قرن سیزدهم هجری نگاشته شده‌اند، بوده است؛ از جمله خود مفتاح‌الفضلا، فرهنگی «شعری» است و به منظور تسهیل قافیه‌یابی و ردیف‌یابی برای شاعران غیرفارسی‌زبان تدوین شده است که به سرودن شعر به سبک تازه فارسی دری علاقه داشته‌اند (مرادی، ص ۵). کسانی که این نظر را درباره لغت فرس می‌پسندند، بر دلایلی از این دست پای می‌فشارند: ساختار لغت فرس که براساس حرف آخر کلمه است، توضیحات بسیار مختصر معانی، و ادعای خود مؤلف که انگیزه نوشتن این فرهنگ را درخواست شاعران غیرفارسی‌زبان مناطق دیگر ایران، مثل آذربایجان، عنوان می‌کند (صادقی، ص ۵). در واقع، این دوره، یعنی قرن چهارم هجری (دوران تألیف لغت فرس) زمان رواج زبان فارسی دری به‌عنوان زبان رسمی و زمان ظهور آثار برجسته منثور و منظوم فارسی به این زبان است که با آغاز تدوین فرهنگ‌های فارسی به فارسی تطابق زمانی دارد (خطیبی، ص ۳۷). البته نظریه‌های دیگری نیز درباره ساختمان لغت فرس وجود دارد؛ مثلاً شباهت آن به فرهنگ‌های زان سو (کشانی، ص ۵) یا شبیه بودنش به فرهنگ عربی اسماعیلی جوهری (Haywood, p. 141). همچنین به نظر برخی دیگر، نسبت دادن «ترتیب الفبایی براساس حرف آخر» به «قصد پیدا کردن قافیه»، از اساس مورد تردید است؛ زیرا لغت‌نامه‌های هندی از قرن ششم میلادی، یعنی زمانی که در شعر هند قافیه‌ای وجود نداشته، از همین شکل ترتیب الفبایی استفاده می‌کرده‌اند و چه بسا اسدی از روش فرهنگ‌های کهن هندی برای تدوین فرهنگ خود استفاده کرده باشد (Utas, p. 283). به هر حال، نمی‌توان نادیده گرفت که اسدی طوسی با تدوین فرهنگش ابزاری کارآمد برای نوشتن و خواندن شعر فارسی ارائه کرده است که هم توسعه شعر فارسی و هم تدوین فرهنگ‌های فارسی در شبه‌قاره را ترویج کرده و رونق بخشیده است (Hans, p. 506).

بخش زیادی از پیکره زبانی فرهنگ‌هایی مانند فرهنگ قوّاس، دستورالافاضل، بحرالفضایل، لسان‌الشعرا، زفان گویا، ادات‌الفضلا و خود مفتاح‌الفضلا و غیره، که از نخستین فرهنگ‌های فارسی نوشته‌شده در شبه‌قاره هستند، از لغت فرس تأمین شده

است. به‌نظر شهریار نقوی، همهٔ فرهنگ‌هایی را که در قرون هفتم تا سیزدهم هجری در شبه‌قاره نوشته شده‌اند، به چند دلیل می‌توان «شرح اشعار» یا «فرهنگ شعری» قلمداد کرد. نخست اینکه همهٔ این فرهنگ‌ها به تقلید از فرهنگ شعری اسدی طوسی نوشته شده‌اند. دوم اینکه این فرهنگ‌نویسان به زبان محاوره و مکاتبه توجهی نداشته‌اند و فقط الفاظی را جمع کرده‌اند که شاعران با آنها سر و کار داشته‌اند. آنان به تلفظ و توضیح معنی لغات توجه چندانی نداشته‌اند و برای بیشتر لغات از اشعار شعرا شاهد آورده‌اند. سوم اینکه این فرهنگ‌نویسان، توجه خود را به اشتقاق کلمات و تحقیق و انتقاد در مطالب معطوف ننموده‌اند. همچنین باید توجه داشت که در دیباچه‌های این فرهنگ‌ها معمولاً علت تألیف، کمک به فهم شعر بیان شده است (شهریار نقوی، ص ۱۵-۱۶). البته در کنار این علل، خود مؤلفان دلایل دیگری نیز برای تدوین فرهنگ خود می‌آورند؛ مثلاً مؤلفان دستورالافاضل، لسان الشعرا و زفان گویدا، ترتیب الفبایی و محتوای واژگانی فرهنگ اسدی طوسی و فرهنگ قواس را، که بعد از اسدی منبع اصلی همهٔ فرهنگ‌ها شده بود، نقد می‌کنند و در فرهنگ‌های خود در اصلاح این موارد می‌کوشند. پس بدون بررسی‌های دقیق‌تر نمی‌توان به‌طور یقینی گفت که نوع این فرهنگ‌ها کاملاً شعری بوده است یا نه. امید ما آن است که تحقیق دربارهٔ مدخل‌سازی در مفتاح‌الفضلا تنها به این فرهنگ محدود نماند و بتواند دریچه‌ای تازه بر نوع‌شناسی دیگر فرهنگ‌های این دوره نیز بگشاید.

۲. گردآوری اطلاعات

فرهنگ‌نویسان، پیش از تدوین هر فرهنگ، به جمع‌آوری واژه‌ها می‌پردازند. منابعی که واژه‌های یک فرهنگ از خلال آنها جمع‌آوری می‌شود، در دو نوع قابل احصاء هستند؛ منابع اولیه، آثار ادبی با پیکرهٔ زبانی خاص، و منابع ثانویه، فرهنگ‌های دیگر (Schierholz, p. 330). مؤلف مفتاح‌الفضلا طبق اطلاعات ارائه‌شده در مقدمهٔ نسخهٔ بریتانیا، از هر دو روش استفاده کرده و به منابع اولیه و ثانویهٔ خود اشاره نموده است.

۲-۱. منابع اولیه

منابع اولیهٔ مفتاح‌الفضلا نشان می‌دهد تمرکز مؤلف آن بر متون نوشتاری فارسی بوده

است و این نکته با توجه به اینکه این فرهنگ در یک محیط زبانی غیرفارسی تدوین شده بوده، طبیعی به نظر می‌رسد. منابع اولیهٔ مفتاح‌الفضلا که در مقدمهٔ کتاب به آنها اشاره شده است، شامل دیوان‌های خاقانی، معزی، انوری، نظامی، ظهیر، سفاهانی^۱ و سعدی است. براساس این ادعا می‌توان حدس زد که مؤلف پس از مطالعهٔ همهٔ این دیوان‌ها، کلمات نامفهوم را استخراج کرده و آنها را در فرهنگ خود توضیح داده است. از آنجا که نسخه‌های موجود مفتاح‌الفضلا فاقد شواهد شعری هستند، نمی‌توان در مورد صحت این ادعا داورى کرد. البته در بهر دوام این فرهنگ، همراه با ترکیبات شعری، در بعضی موارد بخشی از یک بیت یا یک مصراع آمده است که بیشتر آنها از دیوان‌های خاقانی و نظامی استخراج شده‌اند و بخش کمتری از اشعار انوری و سعدی است و چند مورد از آنها نیز از سروده‌های معزی، خواجوی کرمانی و حافظ است. از دو شاعر اخیر در مقدمهٔ صاحب فرهنگ، نامی برده نشده است. می‌توان سخن را این‌گونه خلاصه کرد که دیوان‌های خاقانی و نظامی، بیش از سایر منابع مورد بررسی مؤلف مفتاح‌الفضلا قرار گرفته است. همچنین باید این نکتهٔ مهم را ذکر کرد که مؤلف، شروح اشعار خاقانی و انوری را نیز به رشتهٔ تحریر درآورده است و در آن آثار، برای توضیح بیشتر بیت و فهماندن مقصود خویش، همچون فرهنگ‌نویسان، به مصراع یا بیتی از اشعار فارسی استشهاد جسته است؛ به مصاریع و ابیاتی از نظامی گنجوی، خاقانی شروانی، سوزنی سمرقندی، ظهیر فاریابی، معزی، عبدالواسع جبلی، ساوجی، سعدی شیرازی و فردوسی. با توجه به اینکه مؤلف فرهنگ لغت مفتاح‌الفضلا پیش از این، آن دو شرح را نوشته بوده (ترکی و اسکندری، ص ۱۲۴)، می‌توان احتمال داد که فرهنگ مفتاح‌الفضلا هم در شکل اولیهٔ خود شواهدی شعری داشته که بعداً توسط کاتبان برداشته شده است.

۲-۲. منابع ثانویه

بخش دیگری از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا از فرهنگ‌های قبلی، به‌عنوان منابع ثانویه، رونویسی شده و به مندرجات استخراج‌شده از دیوان‌های شعر اضافه شده است یا برعکس، و

۱. احتمالاً منظور شادی‌آبادی، جمال‌الدین عبدالرزاق یا کمال‌الدین اسماعیل بوده است.

بدین صورت، تعداد لغات در مفتاح‌الفضلا نسبت به فرهنگ‌های قبلی بیشتر شده، و این روشی بوده که در میان فرهنگ‌نویسان این دوره رواج داشته است. مؤلف مفتاح‌الفضلا به تعدادی از منابع ثانویه خود نیز در مقدمه اشاره کرده است؛ آثاری مانند: فرهنگ فخر قوأس، رساله‌التصیر، لغت فرس اسدی طوسی، مفاتیح‌الفضایل^۱، سلاله‌الفضایل، دستورالافاضل و لسان‌الشعرا. از دو کتاب این فهرست، یعنی مفاتیح‌الفضایل و سلاله‌الفضایل، اطلاعی در دست نیست (Rieu, p. 116)؛ ولی بقیه منابع و نسخه‌های آنها موجودند؛ البته به جز رساله‌التصیر که نه نام مؤلف، نه سال تألیف و نه محل تألیف آن را می‌دانیم (دبیرسیاقی، ص ۵۲)؛ اما آگاهیم که این کتاب از مآخذ فرهنگ لسان‌الشعرا بوده و در هر فرهنگی که لسان‌الشعرا جزء منابع آن بوده، نام رساله‌التصیر نیز آمده است؛ از جمله زفان گویا، ادات‌الفضلا و شرف‌نامه منیری.

باری، مؤلف مفتاح‌الفضلا به‌طور مستقیم و غیرمستقیم (به‌واسطه فرهنگ‌های دیگر) از منابع یادشده بهره برده و نه تنها به نقل مدخل‌ها و محتوای این کتاب‌ها پرداخته، بلکه از روش تنظیم و ترتیب مدخل‌ها در این منابع نیز آشکارا پیروی کرده است.

۳. مدخل‌سازی

مدخل، راه ورود و دستیابی به اطلاعات مکنون در هر فرهنگ است. در تعریف مدخل می‌توان گفت مجموعه‌ای از واژه‌ها و عبارتهاست که در ابتدای آن سرمدخل (واحد واژگانی و بنیادی فرهنگ) و به دنبال سرمدخل، اطلاعاتی درباره آن می‌آید (Kipfer, p. 176-177)، به نقل از شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۰۸). به عبارت دیگر، مدخل از دو قسمت اصلی تشکیل شده است؛ واحد واژگانی و شرح واژه که گزاره‌ای است که اطلاعاتی درباره واحد واژگانی به دست می‌دهد. در بررسی و نقد فرهنگ‌ها معمولاً شش اصل و معیار مدخل‌سازی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد: سرمدخل، تلفظ، تعریف معانی، شاهد مثال، اطلاعات دستوری و اطلاعات مربوط به ریشه‌شناسی (Akasu, p. 48). ما بر این موارد شش‌گانه، سه مورد بایسته دیگر را نیز افزوده‌ایم و فرهنگ حاضر را علاوه بر آن شش منظر، از این سه زاویه

۱. در شهریار نقوی، ص ۹۱: مفتاح‌الفضائل.

نیز بررسی خواهیم کرد؛ معادل‌های غیرفارسی، اصطلاحات عامیانه و ارجاع به منابع؛ ولی قبل از پرداختن به بررسی سرمدخل‌های مفتاح‌الفضلا، لازم است به معرفی ساختار این فرهنگ بپردازیم. درست است که ساختارمندی و ساختمان نهایی هر فرهنگ لغتی به‌طور طبیعی آخرین مرحله مدخل‌سازی و تدوین آن فرهنگ به‌شمار می‌آید؛ ولی به‌دلیل تجلی اطلاعات کلی مربوط به مدخل‌های یک فرهنگ در ساختار آن، شاید بهتر باشد که ابتدا نگاهی به ساختار کلی این فرهنگ بیندازیم و سپس با توجه کامل، به بررسی مدخل‌های مفتاح‌الفضلا از لحاظ نوع و الگوهای مدخل‌سازی بپردازیم.

۱-۳. ساختار فرهنگ

پس از گزینش منابع و انتخاب واژه‌های فرهنگ، نوبت به تنظیم آنها می‌رسد. امروزه معمولاً واژگان فرهنگ‌ها براساس حروف الفبا مرتب می‌شوند. مفتاح‌الفضلا نیز براساس حروف الفبا ترتیب داده شده است؛ البته روش تنظیم و ترتیب واژه‌های این فرهنگ، کاملاً منطبق با روش مرسوم امروزی نیست. مدخل‌های مفتاح‌الفضلا ابتدا براساس حرف اول واژه، که مؤلف آن را «باب» نامیده، و سپس براساس حرف آخر آن، که معمولاً در فرهنگ‌های دیگر، آن را «فصل» می‌نامند؛ ولی مؤلف مفتاح‌الفضلا به‌جای فصل، نام حرف الفبایی مورد نظر را ذکر کرده است، تنظیم شده است؛ برای مثال، مؤلف این فرهنگ به‌جای «باب الف، فصل الف»، گفته است «باب الالف مع الالف». البته نامیدن تمامی فصل‌ها به این نمط صورت نگرفته و در بیشتر موارد به‌جای آن فقط خود حرف در ابتدای فهرست واژه‌ها نوشته شده است. در شیوه فرهنگ حاضر، به‌ترتیب الفبایی حروف وسط کلمه توجه نشده و برای حروف عربی یا برخی از حروف منحصر به فارسی مانند «پ» و «ژ» نیز باب جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده است؛ در واقع، مؤلف مفتاح‌الفضلا کلمه‌هایی را که با دو حرف اخیرالذکر آغاز می‌شوند نیز ذیل باب‌های «ب» و «ز» آورده است؛ ولی حروف فارسی «چ» و «گ» در این فرهنگ باب‌های جداگانه‌ای دارند.

اگرچه در مقدمه نسخه کتابخانه بریتانیا اشاره شده که این کتاب در ۲۲ باب تنظیم شده است؛ ولی نسخه کتابخانه مجلس تنها ۲۱ باب دارد. دلیل این اختلاف بین نسخ، در نظر گرفته نشدن باب مجزایی برای حرف «پ» در نسخه مجلس است. هر باب معمولاً

از ۱۷ تا ۲۱ فصل دارد. در درون باب‌ها گاهی برای حروف فارسی فصلی جداگانه تشکیل شده است و گاهی نه؛ مثلاً فقط در باب «الکاف» فصل‌هایی مجزاً برای حروف «جیم فارسی» و «زای فارسی» در نظر گرفته شده است.

به نظر می‌رسد مؤلف مفتاح‌الفضلا روش منسجم و استواری برای ترتیب دادن کتاب خود نداشته است. شاید این پریشانی و ناهماهنگی، حاصل استفاده مؤلف از منابع دارای روش‌های مختلف تنظیم بوده باشد؛ مثلاً در فرهنگ اسدی ترتیب لغات فقط براساس حرف آخر است، فرهنگ قواس به صورت دستگامی (موضوعی) تدوین شده است، در دستورالافاضل ترتیب لغات فقط براساس حرف اول مدخل‌هاست، ضمن اینکه این فرهنگ ابوابی هم برای حروف عربی در نظر گرفته است. از میان منابع قابل مقایسه، فقط شیوه ترتیب لغات لسان‌الشعرا با روش تنظیم مفتاح‌الفضلا یکی است؛ با این تفاوت که در لسان‌الشعرا باب‌های جداگانه‌ای برای حروف فارسی «پ»، «چ»، «ژ» و «گ» و فصل‌های جداگانه‌ای برای حروف فارسی وجود دارد و علاوه بر این، فصل مجزایی با عنوان «فصل در کلماتی که در آن حرف عربی است» نیز در آخر این کتاب آمده است.

در مفتاح‌الفضلا کوچک‌ترین باب کامل (باب «اللام») ۱۰۴ کلمه دارد و بزرگ‌ترین باب (باب «البا») دارای ۶۸۸ کلمه است. میانگین شمار واژه‌های دیگر باب‌های این فرهنگ، ۲۴۰ کلمه و تعداد کل کلمات بهر اول آن، ۵۱۶۶ واژه است. البته نسخه کتابخانه مجلس افتادگی‌هایی هم دارد؛ مثلاً در باب «الواو» آن، نشانی از مدخل‌های حرف «ز» تا حرف «و» نمی‌یابیم. با این حساب، می‌توان حدس زد که در اصل، تعداد کل کلمات بهر اول این فرهنگ، حدوداً تا ۵۳۰۰ واژه می‌رسیده است.

بهر دوم این کتاب نیز افتادگی‌های بسیاری دارد؛ در واقع فقط باب «الالف»، باب «البا»، بخشی از باب «التا»، بخشی از باب «السين»، بخشی از باب «الها» و باب «الیا» در نسخه کتابخانه مجلس باقی مانده است. در بهر دوم این نسخه برای حروف فارسی فصول جداگانه‌ای در نظر گرفته نشده است؛ اما در این بهر فصل‌هایی برای حروف عربی وجود دارد، البته نه در همه باب‌ها. با وجود افتادگی‌های بهر دوم، تعداد مدخل‌های آن ۱۴۲۷ واژه است که این آمار با افزوده شدن به تعداد کلمات بهر اول، تعداد کل مدخل‌های نسخه کتابخانه مجلس را به ۶۵۹۳ مدخل می‌رساند. در مقایسه با فرهنگ‌های قبلی،

فرهنگ اسدی دارای ۱۱۹۶ تا ۲۳۹۰ کلمه (دبیرسیاقی، ص ۱۸)، فرهنگ قوّاس دارای ۱۰۵۰ تا ۱۳۶۲ لغت (همو، ص ۳۳؛ Maciuszak, p. 343)، و دستورالافاضل دارای ۲۰۷۱ لغت است (دبیرسیاقی، ص ۴۳). در مورد تعداد مدخل‌های لسان‌الشّعرا اطلاعاتی ارائه نشده است؛ ولی احتمالاً تعداد کلمات آن نزدیک به تعداد کلمات فرهنگ زفان گویا یعنی حدوداً دارای ۴۰۲۱ لغت است (همو، ص ۵۷). شمار مدخل‌های فرهنگ مفتاح‌الفضلا تعداد کمی نیست و تازه اگر بهر دوم آن نیز مانند بهر نخستش ۲۱ باب داشت، شاید کل لغات این فرهنگ به ۱۰۰۰۰ مدخل هم می‌رسید. با این توضیحات، باید از مفتاح‌الفضلا، علی‌رغم گمنامی‌اش، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین فرهنگ‌های دوره اول فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره یاد کرد.

۲-۳. انواع سرمدخل

در فرهنگ‌نویسی امروز، از میان واحدهای واژگانی موجود در زبان، فقط واژه‌های بسیط و برخی واژه‌های مشتق و مرکب «سرمدخل» محسوب می‌شوند؛ با این شرط که واژه‌های مشتق و مرکب بسامد یا معنای غیرشفاف یا معنای ضمنی داشته باشند (شریفی، ص ۱۰۹). این اصول عیناً در مفتاح‌الفضلا رعایت شده است. از طرف دیگر، واژه‌ها را می‌توان به چهار گروه اصلی (اسم، فعل، صفت و قید) و گروه‌های فرعی (مانند ضمیر، حرف اضافه، حرف ربط و وند) تقسیم کرد. مدخل‌های یک فرهنگ، علاوه بر گروه‌های مذکور، می‌تواند شامل اصطلاحات، اسامی خاص، واژه‌ها و ترکیب‌های تخصصی، و وام‌واژه هم باشد (همو، ص ۱۱۳). در بررسی انواع سرمدخل‌های مفتاح‌الفضلا تمامی این کتاب در نظر نگارندگان مقاله حاضر بوده است؛ اما برای بررسی آماری به شیوه نمونه‌برداری تصادفی، ۱۰ درصد از کل کتاب یعنی ۲۰ صفحه از ۱۹۶ صفحه کتاب، حاوی ۵۳۲ مدخل از باب‌های مختلف کتاب بررسی شده است.

۱-۲-۳. اسم

معمولاً اسامی مفرد سرمدخل می‌شوند و گاهی اسم مصدرها و اسم‌های مرکب. بررسی ۵۳۲ سرمدخل از مفتاح‌الفضلا نشان می‌دهد که ۷۶ درصد از مدخل‌های این فرهنگ

اسم هستند که از نظر ساختمانی ۸۳ درصد از آنها ساده، و ۱۷ درصدشان مرکب یا مشتق‌اند. کمتر از یک درصد اسم‌ها به صورت جمع در جای سرمدخل قرار داده شده‌اند؛ مثل «فرهنگیان: به کاف پارسی ادیبان و دانایان». جمع باقاعده اسم‌ها معمولاً در فرهنگ‌های امروزی ضبط نمی‌شود؛ ولی این قبیل موارد در فرهنگ‌های هم‌دوره با مفتاح‌الفضلا مسبوق است؛ مثلاً «لهفتان^۱» و «نرگان^۲» هم در مفتاح‌الفضلا و هم در لسان‌الشعرا و زفان‌گویا به صورت جمع مدخل شده‌اند. سرمدخل «نرگان» به همین معنی، یعنی «گدایان شوخ‌چشم» در فرهنگ‌های اسدی و قواس^۳ نیز آمده است. مدخل «فرهنگیان» را زفان‌گویا نیز دارد که بعداً به همین صورت در ادات‌الفضلا و مؤیدالفضلا یافته می‌شود (نذیر احمد، ص ۲۵۸).

۱۳ درصد از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا اسم‌های خاص‌اند. بیشتر اسامی خاص مدخل شده، نام‌های شخصیت‌های تاریخی یا ادبی هستند؛ مانند آصف، آزر، اسکندروس، دمنه و غیره. بخش زیادی از این موارد، نام‌های شخصیت‌های شاهنامه (مانند پولادغندی، رستم، رودابه، زال زر، زواره، سهراب، سندروس، سیاوش، سام، سمنگان، سودابه، فراسیاب و افراسیاب، فرود، فرامرز، فرنگیس، فریدون، کیکاووس) یا نام اعلام آثار نظامی (زراچه، شمیرا، شروه، نام قصر و نام معمار سمنار^۴، ن‌ام اسب‌شبدیز) هستند؛ ولی در این فرهنگ به آثاری که منبع این اسامی بوده‌اند، اشاره‌ای نمی‌شود.

نام و لقب شاعران نیز در مفتاح‌الفضلا در جایگاه مدخل نشسته است؛ مانند: افضل، ازرقی، اصمغی، بوالعلا. البته معمولاً تعریف‌های مربوط به این اسامی، بسیار مختصر و ناکافی است؛ مثلاً «اعشی: نام شاعر». نام اسدی طوسی که لغت فرس او یکی از منابع

۱. لسان‌الشعرا، ص ۳۱۰؛ زفان‌گویا، ص ۳۱۶ (در لغت‌نامه دهخدا نیز به پیروی از برهان قاطع مدخل شده است).

۲. لسان‌الشعرا، ص ۳۳۵؛ زفان‌گویا، ص ۳۴۱ (در لغت‌نامه دهخدا نیز به پیروی از فرهنگ‌های قدیم مدخل شده است).

۳. لغت فرس، ص ۳۵۵؛ فرهنگ قواس، ص ۱۰۳.

۴. سمنار: سمنار، معمار رومی که قصر خورنق را برای نعمان بن منذر ساخت. نعمان برای آنکه وی کاخی نظیر خورنق یا بهتر از آن برای دیگری نسازد دستور داد تا او را از فراز کاخ خورنق به زمین افکنند و «جزء سمنار» از این‌رو در عرب مثل شده است. نظامی این اسم را «سمنار» به تقدیم میم بر نون به کار برده است (زنجانی، ص ۲۷۵). در لغت فرس چاپ اقبال (ص ۱۵۹): سمنار: مردی است که برای نعمان بن منذر سدیر بساخت و نعمان او را از پشت آن سدیر به زیر انداخت تا مانند آن جای دیگر بنا نکند.

مفتاح‌الفضلا بوده نیز به یکی از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا بدل شده است؛ «اسدی: نام شاعر، شاعر طوسی». از بقیهٔ اسم‌های خاصی که مدخل این فرهنگ شده‌اند، می‌توان به نام مکان‌های جغرافیایی (کوه‌های اسپروز، البرز، ولایت‌های ابخاز، اهواز، شهرهای باکو، رامر و غیره)، نام اقوام (گُرد)، نام ماه‌های سال (آذر، اسفندار)، نام‌های نجومی (اورمز، پروین)، نام کتاب‌ها (زند، ارژنگ) و... اشاره نمود.

۱-۱-۲-۳. سرمدخل‌های غیرفارسی و وام‌واژه‌ها

۹۰ درصد از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا کلمه‌های فارسی، و ۱۰ درصد باقی‌مانده غیرفارسی‌اند. اغلب مدخل‌های غیرفارسی این فرهنگ، عربی، و در مواردی کلمات ترکی، سغدی و شکل‌های معرّب کلمات سریانی، یونانی، رومی و آرامی هستند؛ مثلاً: اثیر، ابریز، خالولیا، فراشیون، فرفیون (یونانی)، فول، مرشیشا، مزکت (آرامی)، کاسموی (سغدی)، فغستان (دارای بن سغدی و پسوند فارسی)، اتز، اغز (ترکی) و غیره. معمولاً در مفتاح‌الفضلا به این نکته اشاره نمی‌شود که کلمه از کدام زبان آمده است؛ ولی گاهی در این باره استثنا نیز وجود دارد؛ «استطقتات: به زبان رومی اربع عناصر را گویند» یا «اند: به زبان ترکی سوگند بود». گاهی نیز با اینکه مرجع زبانی مدخل در منابع مفتاح‌الفضلا ذکر شده بوده، مؤلف فرهنگ حاضر این توضیحات و اشارات را از تعریف مدخل حذف نموده است؛ مثلاً ذیل سرمدخل «فَرخْشه» در مفتاح‌الفضلا این تعریف آمده است: «نان‌هایی از نشاسته به جهت لوزینه بر سنگ پزند و آن را قَطایف خوانند»؛ در حالی که در لغت فرس اسدی همین کلمه با این تعریف آمده است: «قطایف باشد، زبان ماوراءالنهر است» (اسدی طوسی، ص ۴۳۷).

مؤلف در مقدمهٔ کتاب به گرد آمدن واژه‌های پهلوی، دری، ترکی، عبری (کذا)، رومی و ماوراءالنهری در فرهنگ خود اشاره کرده است. پس از بررسی به‌نظر می‌رسد که این ادعایی اساس نیست؛ ولی از موارد ذکرشده معلوم می‌شود این قبیل کلمات در زبان فارسی، یا حداقل در متون نوشتاری زبان فارسی، به‌کار می‌رفته است و آنها را به‌طور کلی می‌توان وام‌واژه‌های زبان فارسی، یعنی کلمه‌هایی که اصلشان غیرفارسی است ولی وارد زبان فارسی شده‌اند (شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۱۸)، دانست؛ مخصوصاً که ۶۰ درصد از

واژه‌های غیرفارسی مفتاح‌الفضلا را واژه‌های عربی تشکیل می‌دهد که امروزه جزء واژه‌های فارسی به حساب می‌آید. همچنین واژه‌های زبان ترکی به علت قدمت حضورشان در فارسی با این زبان همگون شده و تشخیص اصل آنها برای گویشور غیرمتخصص امکان‌پذیر نیست (همان‌جا). با این توضیحات، می‌توان گفت این فرهنگ براساس بسامد زبانی مدخل‌هایش بیشتر یک فرهنگ تک‌زبانۀ فارسی به فارسی است.

۲-۱-۲-۳. ترکیبات

مفتاح‌الفضلا دو بخش دارد و بخش دوم آن به ترکیبات اختصاص داده شده؛ ولی در بخش اول این فرهنگ (بخش مفردات) نیز چند نمونه از ترکیبات نمایان است؛ درست مانند بخش دوم که در آن مفرداتی نیز به چشم می‌آید. زگوستا ترکیبات را به دو دسته آزاد و ثابت تقسیم می‌کند (Zgusta, p. 140). به نقل از شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۱۰). بر مبنای این تقسیم‌بندی، به نظر می‌رسد بیشتر ترکیبات بخش دوم فرهنگ مفتاح‌الفضلا باید آزاد باشند (زیرا توسط شاعران ساخته شده‌اند و عموماً کنایه‌اند) و در بخش اول آن، باید ترکیبات ثابت (که در جمله نقشی همانند واژه ایفا می‌کنند و معنای واژگانی به‌عنوان یک کل دارند (همان‌جا) فراوانی بیشتری داشته باشند. به‌عنوان مثال «تخم جهود»، «ریش گاو»، «نای ترکی»، «ناف هفته» که در مفتاح‌الفضلا مدخل شده‌اند، ترکیبات ثابت به‌شمار می‌روند. همه این‌ها ترکیبات کسره‌دار (ترکیبات وصفی و اضافی) هستند، به‌جز ریش گاو که به‌صورت بدون کسره هم می‌آید. بقیه ترکیبات فرهنگ، مانند «دم‌گرم: صبح کاذب و پیش از آن»، «کار آب: یعنی کار شراب خوردن»، «نان خرچنگ: ماهتاب»، بیشتر کنایه‌های ادبی هستند و ترکیبات ثابت نیستند و انتظار می‌رفت مؤلف آنها را در بخش دوم کتاب قرار دهد. همچنین برخی ترکیب‌های واژگانی، مانند «چنوبی: چون اوبی» و «ورا: به معنی اورا» که در این فرهنگ مدخل شده‌اند، نوعی از اختصارات هستند. سرمدخل «ورا» در لغت فرس اسدی (ص ۱۵)، لسان‌الشعرا (ص ۳۴۱) و زفان‌گویا (ص ۳۴۲) نیز به همین معنی آمده است. ویژگی چسباندن ضمیر به فعل و حرف اضافه یا علامت مفعول صریح، ممکن است برای غیرفارسی‌زبانان دیریاب باشد و شاید به همین خاطر چنین ترکیباتی مدخل فرهنگ‌ها می‌شده است. البته امروزه دیگر مدخل شدن چنین ترکیب‌هایی در فرهنگ‌ها مرسوم نیست.

۲-۲-۳. صفت

۱۷ درصد از سرمدخل‌های فرهنگ‌مفتاح‌الفضلا صفت هستند. در اصول فرهنگ‌نویسی، همه صفات بسیط می‌توانند سرمدخل شوند. در میان مدخل‌های مفتاح‌الفضلا ۷۰ درصد از صفات، بسیط هستند و بقیه یا مشتق‌اند یا مرکب. در بعضی از موارد، زیر یک سرمدخل هم معنی صفتی آن و هم معنی اسمی مجازی آن آورده شده است؛ مثل «کبود: نام گلی است و رنگ آسمان گون». بیشتر صفات مشتق مدخل شده در مفتاح‌الفضلا، با پسوند درست شده‌اند و هم معنی اسم می‌دهند و هم معنی صفت؛ مثلاً: «کدیور: برزگر و دهقان و باغبان و خانه‌دار»، یا «اندایش‌گر: کاه‌گل‌کننده آبی گچ‌گر». بخشی دیگر از صفت‌های فرهنگ، نسبی‌اند؛ مثل «کاهی: زردرنگ و خوشک»، یا «کُحلی: جامه است سیاه که در فرنگ بافند» که حاوی اطلاعاتی تاریخی - جغرافیایی مربوط به موصوف این صفت هم هست. صفت‌های مشتق پیشوندی نیز در این فرهنگ مدخل شده‌اند؛ مثل «بی‌مر: بی‌شمار و بی‌حد و بی‌اندازه». بعضی از صفت‌های تفضیلی و عالی نیز مدخل فرهنگ‌مفتاح‌الفضلا شده‌اند؛ مثل «برترین»، که امروزه معمولاً دیگر مدخل فرهنگ‌ها قرار نمی‌گیرد.

۳-۲-۳. فعل

پنج درصد از مدخل‌های فرهنگ‌مفتاح‌الفضلا فعل‌اند. فعل در فرهنگ‌ها به صورت مصدر، که صورت پایه فعل است یا به صورت‌های دیگری از مصدر به دست می‌آید، مدخل می‌شود (شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۱۳). در مفتاح‌الفضلا بیشتر فعل‌ها به صورت مصدر بسیط مدخل شده‌اند؛ ولی فعل‌های مرکب (که با هم‌کرد درست می‌شوند؛ مثلاً «تن زدن: خاموش بودن و بر جای ماندن و قرار کردن»)، یا فعل‌های پیشوندی (که از ترکیب مصدرهای بسیط و پیشوندها ساخته می‌شوند، مثل «فرماندن: سرگشته و متحیر شدن و عاجز و بیچاره گشتن») یا «برآشفت: یعنی دیوانه شد و خشمناک و پرغصه شد») نیز در این فرهنگ به عنوان مدخل آمده است. البته در مثال اخیر، سرمدخل به صورت مصدر نیست و صیغه فعل است که امروزه معمولاً در فرهنگ‌ها به این صورت نمی‌آید. چند نمونه دیگر از صیغه‌های گوناگون فعل را که مدخل فرهنگ‌مفتاح‌الفضلا شده‌اند در اینجا ذکر می‌کنیم: «بسنج: یعنی وزن کن» (فعل امر)، «مکیب: یعنی از راستی به کژی مبر و از راه بی‌راه

مکش و بی‌راه مرو» (فعل نهی)، «شوم: یعنی بروم» (فعل التزامی اول شخص)، «فتالید: به‌معنی ریخت و افشاند» (فعل گذشته سوم شخص)، «نماند: یعنی نگذارد» (فعل منفی سوم شخص)، «بیامخت: مختصر بیاموخت» (فعل گذشته سوم شخص با «باء» تأکید). در این فرهنگ، برخی از مصدرها با «باء» تأکید نیز مدخل شده‌اند: «بشدن: برفتن». حتی کلمه‌ای ترکی به‌صورت امر نیز در این فرهنگ مدخل شده است: «التر: نشستن» (این فعل ترکی به‌معنی «بنشین» است که البته در مفتاح‌الفضلا با فعل مصدر «نشستن» تعریف شده است. این سرمدخل احتمالاً تصحیف کلمه‌ی «تور» است) (ابراهیم قوام فاروقی، ص ۵۷). مدخل «مکیب» در لغت فرس (ص ۲۲)، لسان‌الشعرا (ص ۳۱۳) و زفان‌گویا (ص ۳۱۸) نیز آمده است. ظاهراً این شکل از مدخل‌سازی تحت‌تأثیر منابع و متونی است که مفتاح‌الفضلا براساس آنها شکل گرفته است.

براساس اصول فرهنگ‌نویسی امروزی بن ماضی و بن مضارع مصدرهای بسیط که در ساخت کلمات مرکب به‌کار می‌روند و نقشی چون وندها دارند نیز سرمدخل می‌شوند (شریفی و فخام‌زاده، ص ۱۱۴). در مفتاح‌الفضلا بیشتر بن مضارع مدخل شده است و معمولاً با معنی صفت مفعولی یا صفت فاعلی یا به‌صورت امر فعل تعریف گردیده است؛ مثلاً «گرا: میل‌کننده و قصدکننده و قبول‌کننده و به‌معنی امر نیز آید؛ یعنی میل‌کن و قصد کن و قبول کن»، یا «آور: آورنده و یقین و بیار و صاحب چیزی چنانک گویند دلاور و جنگ‌آور، و این لفظ مفرد در ترکیب نیاید الا مرکب».

۴-۲-۳. گروه‌های واژگانی دیگر

قیده‌ها، ضمیرها و وندها، که گروه‌های واژگانی فرعی‌اند، حجمی کمتر از دو درصد مدخل‌های فرهنگ را در بر می‌گیرند. قیده‌های بسیط می‌توانند در فرهنگ‌ها سرمدخل شوند و در مفتاح‌الفضلا قیدهایی مثل «ایدر»، «پار»، «پریر»، «پیرار»، «مانا» و... را به‌عنوان مدخل می‌بینیم. همه‌ی صورت‌های ضمائر نیز از قابلیت مدخل شدن برخوردارند (همو، ص ۱۱۵) و در مفتاح‌الفضلا نیز یک نمونه از آنها را می‌بینیم: «شان: زنبورخانه و به‌معنی ایشان و ایشان را است». البته احتمالاً این کلمه به‌خاطر معنی «زنبورخانه» به این فرهنگ راه یافته است؛ ولی به‌معنی ضمیری آن هم اشاره شده است. در لسان‌الشعرا

ذیل همین سرمدخل، فقط معنی «زنبورخانه» آمده است (ص ۲۳۳).
وند، تک‌واژی است که خود معنی مستقل ندارد؛ ولی آن دسته از وندها که در زبان
زایایی دارند و در نتیجه، در ترکیب واژه‌های فراوانی به کار می‌روند، می‌توانند سرمدخل
شوند (شریفی و فحام‌زاده، ص ۱۱۶). در مفتاح‌الفضلا بعضی از وندها سرمدخل شده‌اند؛ مثل
«فام: گونه و مانند»، «ناک: خداوند و صاحب چیزی و این لفظ مفرد استعمال نشود مگر
مرگب، چنان که گویند هوسناک و جز آن». مهم این است که در این مثال به نوع کلمه و
روش استفاده از آن نیز اشاره شده است.

گروه فرعی دیگر شبه‌جمله یا صوت است که در متن مفتاح‌الفضلا هم پیدا می‌شود؛ مثل
«خنک: ... خوبی باد گفتن یعنی طوبی لک آی خوشی باد مر تور او خوبی باد مر تور او».
در مجموع و به‌عنوان نتیجه می‌توان گفت از لحاظ نوع سرمدخل‌ها، مؤلف
مفتاح‌الفضلا نوآور نبوده است؛ مثلاً واژه‌های فرهنگ اسدی نیز (مانند مفتاح‌الفضلا)
غالباً بسیط و ساده‌اند و گاهی نیز مرگب، و نیز برخی صفات مفعولی در این فرهنگ در
مقام اسمی به کار رفته‌اند. این فرهنگ، در میان مدخل‌هایش مصدر و حاصل مصدر و
اتباع و اصوات نیز دارد (دبیرسیاقی، ص ۱۹). انتخاب سرمدخل‌ها از لحاظ نوع دستوری آنها
در مفتاح‌الفضلا با معیارهای فرهنگ‌نویسی امروزی نیز فقط در چند مورد تفاوت دارد؛
مثلاً در مورد آوردن صیغه‌های فعل، اسم‌ها به‌صورت جمع، و ترکیباتی مانند «چنوبی»
به‌عنوان سرمدخل. به‌نظر می‌رسد گاهی کلمه‌ها به همان صورتی که در متون نوشتاری
آمده بوده‌اند، در فرهنگ‌هایی مانند مفتاح‌الفضلا نیز ضبط می‌شده‌اند. حتی در
فرهنگ‌هایی که در ایران تدوین شده‌اند (مثل لغت فرس) گاه صیغه‌های فعل به‌عنوان
مدخل آورده شده است؛ سنتی که بعدها در فرهنگ‌های شبه‌قاره نیز شاهد تکرار آن
هستیم و حتی شاید بتوان از آن به‌عنوان یکی از ویژگی‌های فرهنگ‌های شعری یاد کرد.
مهم‌ترین معیار اسدی طوسی برای انتخاب یک لغت به‌عنوان مدخل در فرهنگش، که
شاید آن را از سلف خود «قطران» گرفته بود، معروف نبودن یک لغت بود؛ احتمالاً منظور
وی از لغت «معروف»، کلمه‌ای است که «ادبی دری» نباشد و لابد کلمه‌ای را
«غیرمعروف» می‌دانسته که فهم آن با دشواری روبه‌رو باشد (همو، ص ۲۱). به‌نظر می‌رسد
که همین نکته برای مؤلف مفتاح‌الفضلا نیز یکی از معیارهای مهم در انتخاب سرمدخل‌ها

از لحاظ معنای آن‌هاست. تعداد سرمدخل‌های مفتاح‌الفضلا، با وجود آنکه نسبت به فرهنگ‌های هم‌دوره‌اش کم نیست، نشان می‌دهد که قصد مؤلف، تدوین فرهنگی جامع برای زبان فارسی نبوده است. به‌نظر لیندا ماگلاستون، فرهنگ‌های تاریخی تک‌زبان فقط برای شرح و توضیح کلمات دشواری تألیف می‌شوند که مردم در فهم آنها با مشکل روبه‌رو باشند. در واقع، این نظر که فرهنگ لغت باید شامل همه لغات مورد استفاده عموم گویشوران یک زبان باشد، نظری جدید و متعلق به قرن نوزدهم میلادی است (Mugglestone. 2011).

البته بخش زیادی از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا در فرهنگ‌های لغت فرس اسدی، قواس، دستورالافاضل، لسان‌الشعرا و زفان گویا هم ضبط شده‌اند و یافتن کلماتی که مؤلف مفتاح‌الفضلا منحصراً آنها را انتخاب کرده و به فرهنگش افزوده، و نیز درک معیارها و چرایی این انتخاب‌ها، نیازمند تحقیقی دیگر است.

۳-۳. الگوهای مدخل‌سازی

در هر فرهنگ لغتی بعد از هر سرمدخل، شرح و تعریف سرمدخل می‌آید. در قسمت شرح، به این نکات مربوط به سرمدخل اشاره می‌شود: تلفظ، توضیحات در مورد معنی، گونه‌های دیگر سرمدخل، معادل‌های آن، نکته‌های دستوری و ریشه‌شناختی، ارجاع به منابع و شاهد مثال.

۱-۳-۳. شیوه نشان دادن تلفظ

ذکر تلفظ در فرهنگ‌ها ضروری است؛ زیرا صورت مکتوب نمی‌تواند دقیقاً صورت ملفوظ را منعکس کند. از گذشته تا امروز برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها روش‌های مختلفی چون استفاده از کلمات هم‌وزن و ذکر نوع حرکت حروف مرسوم بوده است (رضایی، ص ۱۸۷). در فرهنگ مفتاح‌الفضلا شکل تلفظ ۶۲ درصد از واژه‌ها بیان شده و مؤلف از روش‌های گوناگونی برای نشان دادن تلفظ واژه‌ها استفاده کرده است. در ۸۰ درصد از این مدخل‌ها، مؤلف با ضبط حرکت روی خود کلمه تلفظ را نشان داده است^۱. در بعضی موارد

۱. البته در اینجا فرض ما امانت‌داری کاتب است.

هنگامی که گونه‌های دیگری از سرمدخل را در تعریف می‌آورد، تلفظ گونه‌ها را با حرکت نشان می‌دهد؛ مثل «خزری: آن که از شهر خزران باشد و خزرانی نیز گویند». گاهی علاوه بر نشان دادن تلفظ سرمدخل به تلفظ مترادف یا معادل آن نیز با حرکات عربی اشاره می‌کند؛ حتی اگر آن معادل، به زبان عربی یا هندی باشد؛ مثل «خَبَزْدُوک: کرم سرگین‌غلتانک که عرب آن را جُعَل خوانند و دَیلمک نیز گویند»، یا «سُنْبُل: گیاهی است مانند موی و خوش‌بوی که به هندوی چَهْرَه^۱ گویند». در هفت درصد از مدخل‌ها تلفظ واژه با ذکر و بیان حرکت آن نشان داده می‌شود؛ مانند «برخ: به فتح باء بهره و بعضی از کل»، در بعضی موارد هم دو تلفظ برای یک واژه ارائه شده است: «آمرغ: به فتح و ضم میم، قدر و قیمت». در ۱۲ درصد از مدخل‌ها مؤلف از روش ترکیبی ضبط حرکت و بیان کردن حرکت برای نشان دادن تلفظ واژه استفاده کرده است؛ در موارد زیر:

الف) وقتی به هر دو روش، همین تلفظ واژه را نشان می‌دهد؛ مثل «پست: به فتح باء پارسی، کوتاه و چیزی بود که با زمین راست و برابر بود در بلندی و شیبی و هرچه ارتفاع ندارد».

ب) وقتی تلفظ دیگر واژه را ارائه می‌دهد؛ مثل «خُول: دَرّاج سپید که آن را کبک انجیر گویند و خُول به ضم خا و سکون واو نیز گویند و بعضی گویند جانوری مانند عصفور است که به تازی آن را صفرد خوانند و قیل به ضم خا و واو پارسی است اما بیشتر به فتحین^۲ خوانند». مؤلف گاهی حتی سه تلفظ متفاوت از یک واژه ارائه می‌دهد؛ مثل «خَنشان: به سه فتحت، میمون و مبارک و بعضی به فتح خا و سکون نون گویند و قیل به کسر خا و سکون نون^۳».

پ) وقتی تلفظ دیگر یک واژه را ارائه می‌دهد که موجب تفاوت معانی واژه می‌شود؛

۱. حاشیهٔ زفان گویا: «کداست: در مؤید: بال جهر»، ص ۲۱۲.

In *Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English* "Balchar: a medical plant of sweet odour" (John T. Platts, *A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English*, H. Milford, London, 1884).

۲. البته «خُول» علاوه بر معنی «دَرّاج سپید» به معنای «لاغر و ضعیف»، «خدمتکار» و غیره (رجوع شود به لغت‌نامهٔ دهخدا) هم می‌آید که مؤلف مفتاح‌الفضلا به آنها اشاره نکرده است.

۳. تلفظ این کلمه در لغت‌نامهٔ دهخدا «خُنشان» است؛ ولی تلفظ مدخل «خنشا» با همین معنی در لغت‌نامه به دو صورت ضبط شده است: «خُنشا» و «خُنشا». در زفان گویا (ص ۱۵۳): «خنشان: به سه فتحت، مبارک و بعضی فرهنگیان به کسر خا و سکون نون گویند».

مثل «خُوا: به کسر مزه و به ضم آنچه بدان روز بگذرانند». امروزه برای این نوع واژه‌ها تعبیه مدخل‌های متفاوتی در فرهنگ‌ها مرسوم است (همو، ص ۱۸۸).

در کمتر از یک درصد از مدخل‌ها تلفظ واژه‌ها با کلمات هم‌وزن نشان داده شده است؛ مثل «سَنگُل: با کاف پارسی دزد و راهزن و به ضم شین نیز گویند و قیل بر وزن بُلُّل». البته هم روی این سرمدخل‌ها حرکت‌گذاری شده است، و هم روی خود کلمات هم‌وزن؛ به همین خاطر با این کار اشکال این روش (که اگر خواننده با تلفظ واژه هم‌وزن آشنا نباشد، در فهم تلفظ واژه دچار مشکل خواهد شد) حل می‌شود و کلاً حرکت‌گذاری، مؤلف را از روش آوردن کلمات هم‌وزن بی‌نیاز می‌کند. مدخل «سَنگُل» با همین کلمه هم‌وزن در لسان‌الشعرا^۱ (که در آن نیز برای نشان دادن تلفظ، گاهی از الفاظ هم‌وزن سرمدخل استفاده شده و گاهی نیز شیوه تلفظ توضیح داده شده است (فتح‌نیا طبری، ذیل لسان‌الشعرا) نیز آمده است و به نظر می‌رسد که مؤلف مفتاح‌الفضلا این مدخل را از همان جا برداشته و خود از روش کلمات هم‌وزن استفاده نکرده است.

با اینکه پیش از این، از بهینه بودن و مطمئن‌تر بودن شیوه حرکت‌گذاری سخن گفتیم؛ اما به‌سختی می‌توان صحت حرکت‌گذاری‌ها در مفتاح‌الفضلا را تأیید کرد؛ به دلیل بی‌دقتی مؤلف یا کاتبان نسخ در حرکت‌گذاری‌ها، نمی‌توان چندان به‌درستی و سلامت آنها اعتماد کرد؛ مثلاً می‌توان به «أَرَج: بلندی و عظمت و بویا» در متن مفتاح‌الفضلا اشاره کرد که مؤلف در این مورد به جای تلفظ «أَرَج» به معنی «بلندی و عظمت»، به اشتباه از تلفظ «أَرَج» (که واژه‌ای عربی به معنی «بوی خوش و داروی خوش‌بوی» (دهخدا، ذیل واژه) است) استفاده نموده و مشخص نکرده است که تلفظ این دو واژه فرق می‌کند. در برخی موارد نیز به تلفظ‌هایی خاص برمی‌خوریم که جالب توجه هستند؛ مثلاً «مُروارید» به جای «مُروارید» یا «بُیایی: بآء دوم پارسی یعنی بمان و همیشه باش» که در آن، حرف «باء» تأکید مضموم ضبط شده است.

به‌هر حال با توجه به اینکه اسدی طوسی، قوأس و محمد بن هندوشاه (مؤلف

۱. در لسان‌الشعرا (ص ۲۳۲): «سَنگُل: وزن بلبل، دزد، راهزن، گویی رهن آمده است»، در مدخل دیگر لسان‌الشعرا (ص ۲۳۱): «سَنگُل: وزن جنگل، دزد، راهزن». در لغت‌نامه دهخدا «سَنگُل» به معنی «دزد» و «سَنگُل» هم به معنی «غله» و هم به معنی «دزد» آمده است.

دستورالافاضل) از ضبط تلفظ کاملاً صرف‌نظر کرده‌اند (نذیر احمد، ۲، ص ۱۹) و در لسان‌الشعرا بیشتر از روش کلمات هم‌وزن استفاده شده، مفتاح‌الفضلا را می‌توان یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌هایی دانست که در آن برای نشان دادن تلفظ ۸۰ درصد از مدخل‌ها از روش حرکت‌گذاری استفاده شده است. البته این سخن به شرطی صحیح است که خود مؤلف مفتاح‌الفضلا را عامل حرکت‌گذاری‌ها بدانیم. از طرف دیگر، چون در این فرهنگ به غیر از این روش، از شیوه‌های دیگری نیز برای نشان دادن تلفظ استفاده شده و برای بعضی از مدخل‌ها بیش از یک تلفظ ارائه شده است، گاهی معلوم نیست کدام‌یک از تلفظ‌های ارائه‌شده درست یا درست‌تر است. همچنین معلوم نیست که آیا مؤلف مفتاح‌الفضلا همه این موارد (در توضیح شکل تلفظ) را خودش جمع‌آوری نموده یا آنها را از فرهنگ‌های مختلف گردآوری و رونویسی کرده و بدون تحقیق مجدد در مورد درست یا غلط بودن آنها، این موارد را در کتاب خود آورده است.

بر موارد یادشده در مورد ویژگی‌های سرمدخل در مفتاح‌الفضلا این نکته را نیز باید افزود که در همه موارد، هنگامی که کلمات فارسی دارای حروف «پ»، «چ»، «ژ»، «گ» سرمدخل هستند، مؤلف با عبارتهایی مانند «با باء پارسی»، «به جیم پارسی» و غیره به حروف فارسی آنها اشاره کرده است. او حتی گاهی به تلفظ فارسی مصوت‌های «واو» و «یا»، و گاهی به تلفظ عربی حروفی چون: «ب»، «ج»، «خ»، «ز»، «ک»، «یا»، «واو»، و گاهی به مهمله یا معجمه بودن صامت‌هایی مثل «س»، «ش»، «ذ»، «ر»، «ز» و «غ» اشاره کرده است.

۲-۳-۳. تعریف و شرح معنای سرمدخل

در بیشتر مدخل‌های فرهنگ، پس از نشان دادن تلفظ سرمدخل، تعریف معانی آن می‌آید که گاهی با عبارت تعریف، مثل «یعنی»، یا عبارات تعریف عربی، مثل «آی» و «قیل» شروع می‌شود. تعریف واژه‌ها و اصطلاحات، مسئله‌ای مهم و اساسی در فرهنگ‌نگاری به‌شمار می‌آید؛ چون مفهوم سرمدخل‌ها از طریق آن به خواننده منتقل می‌شود (رضایی، ص ۱۹۰). برای رسیدن به این هدف، هم در گذشته و هم امروز، الگوهای مختلفی در فرهنگ‌نویسی وجود داشته و دارد. پیش از هر چیز، باید یادآور شد که کلمه‌ها در هر زبانی معمولاً بیشتر از یک معنی دارند؛ ولی در مفتاح‌الفضلا بیش از ۸۲

درصد از سرمدخل‌ها فقط با یک معنی تعریف شده‌اند. در منابع این کتاب نیز قضیه تقریباً بر همین منوال بوده است و به‌نظر می‌رسد که فرهنگ‌نویسان گذشته، کلمه‌هایی بیرون‌نویسی شده از متون ادبی را با همان یک معنی که در همان متن داشته ضبط می‌کرده‌اند. البته نباید از نظر دور داشت که در ۱۸ درصد از موارد در تعریف‌های مفتاح‌الفضلا، برای هر مدخل، دو یا سه یا بیش از سه معنی آورده شده است. این معانی مختلف، فقط با حرف عطف از هم جدا شده‌اند، مثل «باره: اسب و حصار و سوی و شهر و مشهور^۱ شده و حجره و حجره بالای کوه و دست و باب و کرت».

اصل دیگری که معمولاً فرهنگ‌نویسان در نوشتن فرهنگ آن را رعایت می‌کنند، تقدّم معانی اصلی بر معانی مجازی است (همو، ص ۱۹۱). در مفتاح‌الفضلا گاه این اصل رعایت می‌شود و گاه نه. گاهی نیز تنها همان معنی مجازی که در بافت متن ادبی حاضر بوده، آورده می‌شود. در همین باره به این چند نمونه بنگرید:

الف) اشاره به معنی مجازی: «ناردان: دانه نار و به استعاره شراب را و دندان را نیز گویند». ب) معنی مجازی در آخر تعریف آورده شده ولی بدون اشاره به مجازی بودن آن: «دم‌لابه: غلتیدن و دم گردانیدن سگ زیر پای مرئی خود و ظاهر کردن اخلاص و هواخواهی با عجز تمام».

پ) معنی مجازی در ابتدای تعریف آورده شده است: «پندار: با بآ پارسی تکبر و خود را بزرگ و نیکو پنداشتن و به معنی دانستن و گمان بردن نیز آمده است».

ت) فقط معنی مجازی آورده شده است: «کِشتی: آن پیاله که بر شکل کشتی سازند». از این گذشته، الگوهای تعریف معانی به‌کاررفته در مفتاح‌الفضلا را می‌توان به این دو گروه تقسیم کرد:

الف. تعریف معنی سرمدخل با استفاده از مترادف

طبق نظریه‌های جدید فرهنگ‌نویسی، در معنی کردن سرمدخل نباید از مترادف استفاده کرد؛ زیرا باید دانست که از نظر معناشناسی، کمتر دو کلمه‌ای در یک زبان کاملاً هم‌معنا

۱. رزان گویا (ص ۷۳): «باره: اسب و مشهور شده و حجره و حجره بالا».

هستند و تماماً مترادف به‌شمار می‌آیند (به نقل از رضایی، ص ۱۹۰)؛ ولی در دورانی که مفتاح‌الفضلا و فرهنگ‌های پیشینش نوشته شده‌اند، هنوز روش استفاده از مترادف رایج بوده است. مؤلف مفتاح‌الفضلا گاه فقط یک مترادف برای سرمدخل آورده است و گاه چند مترادف؛ مثل «سارَخک^۱: پشه»، یا «دَهَره: تیغ و دشنه و خنجر». در مواردی که سرمدخل چند معنی دارد، معمولاً مؤلف مفتاح‌الفضلا به آنها با مترادف اشاره کرده و توضیح بیشتری نداده است: «شَبان^۲: گویان و قیل شپِرك».

ب. توصیف و توضیح معنی سرمدخل

مؤلف مفتاح‌الفضلا گاهی نیز سعی کرده است مفهوم سرمدخل را با توضیحات کامل‌تری منتقل کند؛ مثلاً در نمونه زیر، او نه تنها به توصیف نوع گُل پرداخته، بلکه از استعارات به کاررفته در شعر که به این گُل مربوط است نیز یاد نموده است: «بَنَفْشه: سبزه‌ای است که در آب روید و منبر کبودرنگ دارد و خوش‌بوی و خم‌دار که وی را به رکوع و سجود و گوش و چشم و مراقبه نسبت کنند و به دوتایی و کبودی، و گویند کبود گلی است که اندکی به سرخی زند». مؤلف، در بعضی موارد، همراه با توضیح معنی سرمدخل، مثالی کاربردی نیز آورده است، که در فرهنگ‌نویسی امروزی نیز از این روش استفاده می‌شود: «آگور: با کاف پارسی، خشت پخته، چنانک گویند گچ آگور کرده‌اند یعنی بالای خشت گچ مالیده‌اند»، یا «اندوز: با واو پارسی حاصل و گردکننده و چیززی دورکننده، چنانک گویند فلان غم‌اندوز است یعنی غم دورکننده است». وی در مواردی دیگر برای توضیح معنی بهتر، از مثال یا تشبیه استفاده کرده: «دَدَه: جانوری درنده چون شیر و یوز و گرگ و جز آن»، یا «چارتاره: نوعی از ساز مطربان، مثل رباب». او گاهی همراه با توضیح معنی، مترادف سرمدخل را نیز ذکر نموده است؛ مثل «شاه‌سپرغم: به باء پارسی، سبزه است خوش‌بوی که آن را ریحان خوانند و سپرغم نیز گویند».

روش دیگری که برای انتقال مفهوم سرمدخل در مفتاح‌الفضلا به کار رفته، استفاده از

۱. در اصل این واژه دو تلفظ دارد: «سارَخک» و «سارَخک». در اینجا احتمالاً این دو تلفظ با هم ترکیب شده است.
۲. در لسان‌الشعرا، «شبان فریوک» به معنی شب‌پرک آمده است، ص ۲۲۹؛ فرهنگ قوأس: «شبان و فریوک» به همین معنی، ص ۶۱. ر. ک. حاشیه قوأس، ص ۶۱.

متضاد سرمدخل است. بیان صورت متضاد واژه‌ها یکی از شگردهایی است که خواننده را در فهم معنی یاری می‌رساند (رضایی، ص ۱۹۱)؛ مثلاً «تنگ: خروار و ضد فراخ»، یا «پود: به هر دو حرف پارسی، ضد تار، یعنی ریسمانی که از آن ماشوره می‌سازند و بدان می‌بافند». گاه مؤلف به جای بیان معنی سرمدخل، خواننده را به مدخلی هم‌معنا ارجاع می‌دهد؛ مثل «اوشنگ: همان آونگ است، یعنی معلق». وی در مواردی که دو سرمدخل هم‌معنی پشت سر هم آمده‌اند، برای پرهیز از تکرار، از عبارت «مثله» برای تعریف استفاده کرده است: «یاوه: گم کردن راه و سخن فحش»، و سپس «یافه: مثله». در برخی موارد هم از تعریف مفصل‌تر کلمه‌ها خودداری کرده و به ذکر یک ویژگی سرمدخل بسنده کرده است؛ مثل «مُردارَسنگ: نام دارویی است معروف»؛ یا فقط به واژه «معروف» بسنده کرده است؛ مثل «سَریش: به یای پارسی، معروف».

۱-۲-۳-۳. مشکلات تعریف‌نویسی

در مفتاح‌الفضلا موارد دیگری نیز وجود دارد که در این موارد، تعریف سرمدخل‌ها ناکامل و مبهم به نظر می‌رسد؛ مثلاً در مواردی از اسم‌های خاصی یاد شده که معروف و معرفی نیستند و تعریف مؤلف از آنها بیش از حد مختصر است؛ مانند: «مَرس: نام مُغی است». این کلمه در لغت‌نامهٔ اسدی (ص ۲۰۰) و فرهنگ لسان‌الشعرا نیز با همین تعریف آمده است ولی معلوم نیست که این شخصیت از چه لحاظ معروف بوده که به‌عنوان سرمدخلی مستقل و شاخص، شایستگی حضور در فرهنگ لغت را یافته است^۱. نمونهٔ دیگری از این تعریف ناقص، «شوتن» است که تنها با ذکر «نام مردی» تعریف شده و همین توضیح ناکافی در زفان‌گویا (ص ۲۳۳) و شرف‌نامهٔ منیری (ص ۶۴۲) هم برای او آمده است؛ در حالی که همهٔ این فرهنگ‌ها نتوانسته‌اند تعریفی از شخصیت ناآشنای او به خواننده ارائه دهند^۲.

۱. «بر وزن درس، نام مُغی است» (ص ۳۱۷).

۲. ظاهراً این مدخل به‌دلیل بی‌تی که اسدی در لغت فرس آورده است وارد فرهنگ‌های بعدی شده است. در لغت فرس چاپ اقبال (ص ۲۰۰) شعر از ابوالعباس به‌عنوان شاهد این واژه آمده است اما معنی آن روشن نیست: «و یا فدیتک امروز تو به دولت میر / توانگری و بزرگی و مرس را جینی».

۳. ممکن است پسر گشتاسب باشد: پشوتن (ابراهیم قوام فاروقی، ص ۲۳۳).

در مفتاح‌الفضلا، در مورد اسم‌های خاص مکان گاه اطلاعات کافی و کاملی ارائه نشده است؛ مثلاً «خرغون: نام شهری است». در لسان‌الشعرا نیز این کلمه با همین تعریف آمده و مصحح آن نذیر احمد می‌گوید: «در کتب لغت، حتی در لغت فرس درج است؛ اما کتب جغرافیا از ذکرش خالی است. در معجم البلدان قریه‌ای نزدیک سمرقند به نام خرغون مذکور است؛ اما نمی‌توان به‌درستی حدس زد که چرا فرهنگ‌نویسان فارسی به چنین نام‌هایی که نه دارای اهمیت ادبی و نه تاریخی و فرهنگی هستند، علاقه‌مندی پیدا کرده‌اند» (نذیر احمد، ۳، ص ۳۷). به‌نظر می‌رسد در این‌گونه موارد، فرهنگ‌نویسان، این اسامی خاص را از خلال متون ادبی استخراج کرده‌اند و بدون آنکه تحقیقی در مورد آنها کرده باشند، صرفاً برای راهنمایی و کمک به مخاطبان خود به‌منظور درک کلی معنای متون خاص، به ذکر معنی کلی این سرمدخل‌ها اکتفا ورزیده‌اند. گاه مؤلف یا کاتبان مفتاح‌الفضلا معنی کامل سرمدخل را ننوشته‌اند (یا نسخه کتابخانه مجلس افتادگی دارد)؛ مثل «ابریز: خالص»، که در واقع، «ابریز» به معنی «زر خالص» است، یا «آزنواز: نام ضحاک»، که تعریف درست آن باید «نام زن ضحاک» باشد؛ تعریفی که در دستورالافاضل (ص ۷۷) و شرف‌نامه منیری (ص ۵۹) آمده است.

در بعضی موارد، تعریف‌های ارائه‌شده در مفتاح‌الفضلا درست و دقیق نیستند؛ مثل «ملکا: نام مردی صاحب مذهب ترسا بود و مجتهد و فقیه علوم دین ایشان بود». در حالت فعلی، به‌خاطر اشتباه در نوشتن تعریف، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که این سرمدخل، نام شخص خاصی بوده است؛ در حالی که در حقیقت کلمه «ملکا» به فرقه مسیحی ملکائیه اشاره دارد و تصوّر اینکه ممکن است نام این فرقه از نام مؤسس آن مأخوذ باشد، اشتباه خاقانی بوده است (به نقل از دهخدا، ذیل واژه). یا سرمدخلی دیگر در مفتاح‌الفضلا به ما می‌گوید: «سگری: نام کوه رستم و ساکنان کوه را سگریان گویند». در فرهنگ‌های زفان گویا (ص ۲۲۱) و شرف‌نامه منیری (ص ۶۰۶) نیز همین کلمه عیناً با همین تعریف آمده است؛ ولی به‌نظر نذیر احمد: «سگری را نام کوه دانستن، اشتباه فاحشی است. در اصل، سگری منسوب است به سیستان، و این سیستان که نام قدیم آن سگزستان بوده، سکونت‌گاه قوم سگز بوده است» (نذیر احمد، ۱، ص ۲۳).^۱ گاهی نیز اطلاعات مندرج در

۱. حاشیه زفان گویا (ص ۲۲۱): سگزستان محل سکونت قوم سکه بود که در تورات و کتیبه‌های آشوری سگز نام داشتند.

مفتاح‌الفضلا با اطلاعات فرهنگ‌های دیگر ناسازگار است؛ مثل «اصطرخ: نام شهری است در ولایت روم». در شرف‌نامه منیری این مدخل به این معنی آمده است: «نام شهری در ایران زمین...» (ص ۴۰)، و همین معنی درست است.

۳-۳-۳. گونه‌های مختلف سرمدخل

مؤلف مفتاح‌الفضلا معمولاً بعد از تعریف معنی، گونه‌های دیگر سرمدخل، یعنی شکل‌های املائی مختلف آن را (البته اگر داشته باشد) معرفی می‌کند؛ مثل «آزغ: آنچه از درخت خرما ببرند و آژغ به زای فارسی و آزوغ به واو نیز گویند». او گاهی دو شکل از املائی یک کلمه را ذیل دو مدخل جداگانه ضبط می‌کند؛ مثل «پرگر» و «پرگار» به معنی «قلم آهنی که بدان دایره کشند». گاهی نیز شکل‌های مختلف مدخل را در خود سرمدخل می‌آورد؛ مثل «پایگاه و پایه‌گاه: به باء و کاف هر دو پارسی، مرتبه و صف نعال». در فرهنگ‌ها واژه‌های هم‌نام یا هم‌آوا معمولاً بیش از یک‌بار سرمدخل می‌شوند. در مفتاح‌الفضلا نیز گاهی این اصل فرهنگ‌نویسی رعایت شده است؛ مثلاً «تفته» به معنی «گرم‌شده» و «تفته» به معنی «پرده عنکبوت» که واژه‌هایی هم‌نام هستند؛ یعنی املا و تلفظ آنها مشابه است؛ ولی معنای متفاوتی دارند، در دو مدخل جداگانه ضبط شده‌اند. مثال دیگر در این خصوص، «آذر» است که به دو معنی «آتش» و «ماه آذر» در دو مدخل جداگانه ضبط شده است. البته در مدخل «آذر: نام ماه پارسی و آن مدت ماندن آفتاب در برج قوس است؛ این را پارسیان یک ماه شمردند و آذرماه گویند و نام پدر ابراهیم علیه السلام»، «آذر» و «آزر» که نام پدر ابراهیم است، در یک جا ضبط شده‌اند با اینکه «آزر» و «آذر» نسبت به هم واژه‌های هم‌آوا، با تلفظ مشابه هستند و قاعدتاً باید مؤلف آنها را در دو مدخل جداگانه می‌آورد^۱. البته در بیشتر موارد، در مفتاح‌الفضلا معانی واژه‌های هم‌نام نیز زیر یک مدخل نوشته شده‌اند؛ مثل «پیس: باء و یاء هر دو پارسی، پیست و رنگ سپید با رنگ دیگر آمیخته و خرما می‌ابوجهل که از پوست او رشته سازند و زهر». در این فرهنگ،

۱. شاید این اشتباه مؤلف مفتاح‌الفضلا حاصل اشتباه فهمیدن تعریف همین مدخل در لسان‌الشعرا (ص ۶۶) باشد: «آذر: وزن آزر یعنی پدر خلیل، آتش». مؤلف لسان‌الشعرا، «پدر خلیل» را برای معنا کردن کلمه هم‌وزن (آزر) آورده است نه در تعریف سرمدخل «آذر».

حتی هنگامی که یک واژهٔ فارسی و یک واژهٔ عربی املا و تلفظ یکسانی دارند، زیر یک مدخل نوشته شده‌اند؛ مثل «رَش: بازو و مسافت میان دو دست چون فراز کنی و... سرشک باران خرد قطره...». «رَش» به معنی «سرشک باران» عربی است.

دگرآواها^۱، که معنا و تلفظ متفاوتی دارند و فقط املاي آنها مشابه است، در مفتاح‌الفضلا معمولاً به صورت سرمدخل‌های مستقل آورده می‌شوند؛ مثل «رُخ: به ضم با، شبنم و افشک» و «رُخ: به فتح با، بهره و بعضی از کُل» که دو مدخل جدا هستند. گاهی بین این لغات فاصله افتاده است و مؤلف، آنها را یکی بعد از دیگری نوشته است. در فرهنگ‌های قبلی، مثل فرهنگ قوآس (نذیر احمد، ۲، ص ۵۳) و لسان‌الشعرا (همو، ۳، ص ۳۷) نیز این نوع کلمه‌ها جداگانه در سرمدخل‌های مستقل ضبط شده‌اند. گاهی نیز دو اسم، که یکی از آنها اسم مشتق و دیگری اسم مرکب است و یک جزء مشترک در ساختار آنها به کار رفته است، در یک سرمدخل ضبط شده‌اند؛ مثل «چراغواره و چراغ‌پایه: به باء پارسی مثل طاق که در وی چراغ نهند».

گونهٔ دیگری از سرمدخل‌ها در مفتاح‌الفضلا وجود دارند که معانی آنها یکی است؛ ولی شکل نوشتاری آنها فرق می‌کند؛ مثل «دَرِيُوزَه: جستن از دره‌ایی یعنی گدیه و دَرِيُوزَه نیز آمده است». گاهی این شکل‌های متفاوت یک کلمه زیر یک مدخل آورده می‌شوند و گاهی جدا، مثل «چچیدان» و «چچیدار» به معنی «سرموزه» که در دو مدخل جدا ضبط شده‌اند و احتمالاً یکی از آن دو حاصل تصحیف دیگری است.

در گروه این نوع سرمدخل‌ها بخشی از آنها تصحیف هستند؛ یعنی کلمه‌هایی هستند که به علت کم و زیاد شدن نقطه‌های هر واژه یا جابه‌جایی حروف واژه از صورت اصلی خود دور شده‌اند (رضایی، ص ۱۹۳). این اشتباهات، هم به خاطر خطاخوانی منابع توسط مؤلفان فرهنگ‌ها و از جمله مؤلف مفتاح‌الفضلا و هم به خاطر بی‌دقتی کاتبان بعدی به وجود آمده‌اند. فرهنگ‌های هم‌دورهٔ مفتاح‌الفضلا تصحیف زیاد دارند که از یک فرهنگ به فرهنگ‌های دیگر انتقال می‌یافته و تکرار می‌شده است؛ مثلاً «تبخاله» و «بتخاله» به معنی «تبشی که بر روی از تب آن برآید» که ظاهراً شکل اول درست است. یا «پون» و

«یون»^۱ به معنی «نمدزین» که شکل اول احتمالاً تصحیف است. یا «ریکاسه» و «زکاشه» و «جکاشه» به معنی «خارپشت» هر سه در سرمدخل‌های جداگانه ضبط شده‌اند و معلوم نیست کدام شکل درست است.^۲

۴-۳-۳. نکته‌های دستوری و زبان‌شناسی

فقط در کمتر از دو درصد از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا نکته‌های مختلف دستوری ذکر شده‌اند. این میزان، نسبت به معیارهای فرهنگ‌نویسی امروزی که براساس آنها زیر هر مدخل به کاربرد نحوی و ساختمان صرفی آن هم اشاره می‌شود، مقدار اندکی است (به نقل از رضایی، ص ۱۸۹). در مدخل‌های مفتاح‌الفضلا گاهی به چند صورت مختلف صرفی یک کلمه اشاره می‌شود؛ مثلاً در مدخل «آور: آرنده و یقین و بیار و صاحب چیزی، چنانک گویند دلاور و جنگ آور، و این لفظ مفرد در ترکیب نیاید الا مرگب»، به رده‌های واژگانی مختلف سرمدخل، یعنی صفت فاعلی، اسم، صیغه فعل امر و پسوند دارندگی و روش استفاده از آن در ساختار کلمه اشاره شده و برای توضیح بهتر، چند مثال کاربردی آمده است. معمولاً رده‌های واژگانی مختلف در مفتاح‌الفضلا جداگانه ضبط نمی‌شوند و در یک مدخل می‌آیند؛ «افروز: با واو پارسی روشن‌کننده و سوزنده و به معنی امر نیز آمده است، یعنی روشن کن و بسوز». و در این مدخل نیز مترادفات سرمدخل به همین صورت صرفی ارائه شده‌اند. گاهی در یک مدخل، هم به صورت صرفی یک کلمه و هم به مقوله صرفی آن اشاره شده است؛ مثل «پاش: به بء پارسی، به معنی اسم فاعل است یعنی ریزنده و افشاننده و به معنی امر آی بریز و بیفشان نیز آید»، یا «سپوزی: با بء و واو پارسی، آی به عنف درآری از تصاریف فعل از سپوختن آید چنان که دوزی از دوختن». در بعضی از موارد هم به ساختار کلمه اشاره شده است؛ مثل «آزور: نیک حریص، و این لفظ مرگب است نه مفرد».

گاهی مؤلف مفتاح‌الفضلا به لزوم سازگاری مقوله‌های دستوری سرمدخل و مترادف

۱. لغت فرس: به تصحیح اقبال (ص ۳۷۳)، فقط «یون» را دارد. در قواس (ص ۱۷۶) «پون» ضبط شده است.

۲. قدیمی‌ترین نسخه فرهنگ اسدی «ریکاسه» را دارد (دهخدا، ذیل ریکاسه).

آن توجه نکرده و همین امر در برخی موارد به ایجاد اختلاف بین صورت‌های سرمدخل و مترادف آن منجر شده است؛ مثلاً مؤلف این فرهنگ، در مدخل «أَهْنُج: انداختن»، بن مضارع را به مصدر معنی کرده است. یا در مدخل «أَلْفَحْتُ: گرد کردن و این طریق امر است آی گرد کن و جمع کن» بن ماضی را مصدر و فعل امر معنی کرده است^۱، یا در مدخل «درآویز: درافتاد و جنگ» بن مضارع را بن ماضی معنی کرده است.

مؤلف مفتاح‌الفضلا در فراهم آوردن و انباشتن گونه‌های مختلف کلمات و تلفظ آنها بسیار کوشیده؛ اما گاهی بدون توجه به اینکه کدام گونه درست یا غلط است، آنها را به‌عنوان مدخل در فرهنگش آورده است. البته در بعضی موارد، مؤلف به گونه درست کلمه نیز اشاره می‌کند؛ اما باز شکل غلط آن را در جای سرمدخل ضبط می‌نماید؛ مثلاً «بشنیر: بوماذران و به زای معجمه لغتی اصح است»، یا «فَسِيكَة: گلّه اسبان و ستوران و شکاری و در بعضی نسخ صحیح فَسِيلَة به لام آورده است» یا «جَبَجَلَة: یخ که بر روی جوی می‌شود و چون مردم بر او بگذرد، از خشکی در آن بیفتد و هیچ حرکت نتواند کرد و پای لخشان می‌رود، و با هر دو جیم و با باء پارسی بیشتر خوانند و در نسخه به دال نبشته است جَبَجَدَة». مرجع و منبع مواردی از این دست نیز نامشخص است؛ مثلاً مدخل «فَسِيكَة» مذکور، در فرهنگ‌های اسدی، قوأس و لسان‌الشعرا، به‌درستی «فَسِيلَة» ضبط شده است (اسدی طوسی، ص ۴۴۵؛ فخرالدین مبارکشاه، ص ۷۳؛ عاشق، ص ۲۵۹).

۵-۳-۳. نکاتی مربوط به ریشه‌شناسی

ریشه‌شناسی شامل اطلاعاتی است درباره چگونگی پیدایش و ساختار هر واژه. ریشه‌شناسی همچنین تاریخ تحوّل واژه و معانی را نشان می‌دهد. فرهنگ‌نویس یا ریشه‌شناس، روابط بین صورت کنونی مدخل و صورت یا صورت‌های قدیمی و در نهایت ریشه اصلی آن را کشف می‌کند (به نقل از رضایی، ص ۱۸۸). حقیقت آن است که مؤلف مفتاح‌الفضلا در این فرهنگ، چندان به مباحث ریشه‌شناختی نپرداخته است و در فرهنگ او فقط به چند مورد در این خصوص برمی‌خوریم؛ مانند: «زکال: انگشت سوخته

۱. احتمالاً با فعل «خفتیدن» قابل قیاس است؛ زیرا بن مضارع و امر آن «خفت» است.

که به تازی فحم خوانند و به زای پارسی نیز گویند، و گفته‌اند که لفظ زکال به زبان ارمنی است و به جای زاء نون و به کاف پارسی نیز خوانند». در زفان گویا نیز به ارمنی بودن این کلمه اشاره شده است؛ اما به نظر نذیر احمد معلوم نیست این اطلاع بر چه مأخذی مبتنی است (نذیر احمد، ۱، ص ۱۹۴).

گاه مؤلف مفتاح‌الفضلا به تجزیه و تحلیل ساختار واژه می‌پردازد؛ مثل «زه: سیرت و پارسایی و گرایش به نیکی، و از اینجاست که زاهد ترسایان را رهبان گویند»، هر چند به نظر نمی‌رسد که این تحلیل درست باشد.

۶-۳-۳. اصطلاحات عامیانه

گاهی مؤلف مفتاح‌الفضلا بعد از ذکر تعریف معنی سرمدخل، اصطلاح عامیانه را به عنوان معادل سرمدخل می‌آورد؛ مثلاً «نوشه^۱: قوس قزح که آن را عوام کمان رستم گویند»، یا «پَرغول: بء و واو هر دو پارسی دلیده گندم و حلوایی که عامه خلق آن را افروشه خوانند...». همچنین گاهی مؤلف به اختلافاتی که بین تلفظ رسمی- ادبی و کاربرد گفتاری واژه وجود دارد اشاره می‌کند؛ مثلاً در این مدخل: «تُود: نام درختی است که میوه شیرین بار آرد و برگ‌های او کرم پپله می‌خورند و ابریشم در شکم او می‌شود و عوام توت گویند».

۷-۳-۳. معادل‌های عربی و هندی

در نه درصد از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا بعد از تعریف معنی سرمدخل، معادل غیرفارسی آن می‌آید. اولین فرهنگی که معادل‌های هندی در آن درج شده، فرهنگ قوآس است و در فرهنگ‌های بعد از آن، تعداد معادل‌های هندی بیشتر شده است. این عنصر در لسان‌الشعرا بسیار بیش از سایر فرهنگ‌هاست (فتح‌نیا طبری، ذیل «لسان‌الشعرا»). در مفتاح‌الفضلا ۵۳ درصد از معادل‌های غیرفارسی، معادل‌های عربی‌اند، ۳۷ درصد معادل‌های هندی‌اند، و ۱۰ درصد از مدخل‌ها نیز، هم دارای معادل عربی و هم واجد

۱. لغت فرس، ص ۴۴۱؛ فرهنگ قوآس، ص ۲۲؛ لسان‌الشعرا، ص ۳۳۷: «نوسه» ضبط شده است.

معادل هندی‌اند؛ مثل «بابونه: شکوفه که به هندوی آن را کونپیل^۱ گویند و به تازی بابونج خوانند». در برخی موارد مؤلف اشاره نمی‌کند که معادل متعلق به کدام زبان است؛ مثل «چاپاتی: به بء پارسی، نانی خرد که آن را رغیف گویند». «رغیف» کلمه‌ای عربی است. گاهی نیز در مفتاح‌الفضلا به جای تعریف معنی سرمدخل، فقط معادل غیرفارسی آن آمده است؛ مثل «راف: جایتری». «جایتری» که شکل درست آن «جاوتری» است، کلمه‌ای هندی است به معنی چوب^۲.

۸-۳-۳. شاهد مثال

در لغت فرس و فرهنگ قوّاس، بعد از تعریف معنی سرمدخل، معمولاً شاهد مثالی از متون نظم فارسی می‌آید. شاهد مثال، نوعی مدخل فرعی است که برچسب کاربردی دارد (شریفی و فخامزاده، ص ۱۰۸) و ذکر آن برای مدخل‌ها در فرهنگ دارای اهمیت خاصی است. هر شاهد خوب می‌تواند نقایصی را که در تعریف معانی لغات پیش آمده، جبران کند (رضایی، ص ۱۹۲)؛ ولی این روش در فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره برای مدتی کم‌رنگ شد و در فرهنگ‌هایی مانند دستورالافاضل، لسان‌الشعرا و خود مفتاح‌الفضلا تقریباً شاهد مثالی نیامده است. در مفتاح‌الفضلا فقط به یک شاهد برمی‌خوریم: «نسترن: گلی است در ملک بالا به غایت زیبا چنانک شهاب مهمره گوید: ساق و سرین و سینه و سیما و ساعدت / سیماب و سیم و سوسن و نسرین و نسترن». اسم شاعر، شهاب‌الدین مهمرهٔ بدآونی^۳ در مقدمهٔ فرهنگ ذکر نشده است. لازم به یادآوری است شادی‌آبادی، مؤلف مفتاح‌الفضلا، در آثار دیگر خود، یعنی شروح خاقانی و انوری، از شاهد مثال فراوان استفاده کرده است. با

۱. زفان گویا، ص ۷۳: کونپله.

In *Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English* "Konpal: an opening bud, an unblown flower, a new leaf just sprouting..." (John T. Platts, *A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English*, H. Milford, London, 1884.)

۲. شرف‌نامهٔ منبری، ص ۴۸۴؛ لسان‌الشعرا، ص ۱۸۸: «راف: وزن کف جای بتری»؛ در زفان گویا، ص ۱۸۱: «جایتری».

In *Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English* "Jawatri: mace (the spice)" (John T. Platts, *A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English*, H. Milford, London, 1884.)

۳. برای اطلاع بیشتر نک: رحیم‌پور، ص ۱۵۷-۱۸۴.

این حساب، این احتمال دور از ذهن نیست که مفتاح‌الفضلا در شکل اصلی اش دارای شاهد مثال بوده؛ اما آنها را بعداً از متن کتاب برداشته باشند. البته همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، مؤلف این فرهنگ در غیاب شاهد مثال، از ذکر مثال برای نشان دادن کاربرد سرمدخل در جمله غافل نبوده است؛ مثل «کانه: کسی چون با کسی پسری و پدری همی کوشد، گویند کانه می‌کند»^۱.

۹-۳-۳. اشاره به منابع در مدخل‌ها

در دوره اول فرهنگ‌نویسی فارسی در شبه‌قاره، یکی از مهم‌ترین روش‌ها برای تدوین فرهنگ، استفاده از فرهنگ‌های قبلی بود و از همین‌رو مؤلفان گاهی در متن فرهنگ خود به منابع قبلی اشاره می‌کردند؛ مخصوصاً وقتی که قصد داشتند گونه‌های دیگری از یک سرمدخل، یا تلفظ متفاوت آن، یا معنی جدید آن را معرفی کنند. مؤلف مفتاح‌الفضلا علاوه بر ذکر منابع خود در مقدمه کتاب، در کمتر از یک درصد از مدخل‌ها به چند کتاب و چند فرهنگ‌نویس دیگر، که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم از آنها استفاده نموده، اشاره کرده است؛ از جمله اسدی طوسی («أُوْزْمَرْد: مشتری، و اسدی گوید اول روز از ماه پارسیان است و آن را هُوْرْمَرْد و هُرْمَرْد و أُوْرْمَرْد نیز گویند^۲»)، «فخر قَوّاس (شال: گلیم خرد، و فخر قَوّاس گوید که شال نمدی که زیر برگستوان کنند یعنی جل نمد که زیر برگستوان کنند»^۳). این کلمه در نسخه نذیر احمد نیست؛ ولی در زفان گویا با همین تعریف آمده است^۴، رساله‌التصیر («بِکَمَاز: به کسر باء، مهمانی شراب و نبیذ و غم و اندوه و این در رساله‌التصیر است. و گویند سیکی باشد بر کرده (کذا) مهمانی»^۵)، لسان‌الشعرا («پژول: با هر سه حرف پارسی، پستان نرم، و در لسان‌الشعرا نارپستان مسطور است و فندق که بدان بازی کنند»^۶)، شاهنامه («برگاشت: به کاف پارسی، برگشته است در شاهنامه»^۷) و

۱. البته می‌توان این شکل از تعریف را به تعریف کاربردی تعبیر کرد که در برخی فرهنگ‌های معاصر به جای تعریف از آن استفاده می‌شود.

۲. اسدی طوسی (ص ۹۴): «یکی اول ماه پارسیان است، دیگر مشتری است»؛ بدرالدین ابراهیم (ص ۱۷): «ستاره که آن را مشتری گویند، اسدی گوید: اورمزد اول روز پارسیان است یعنی اول روز از ماه، و او را هورمزد و هرمزد اورمز نیز گویند».

۳. بدرالدین ابراهیم: گلیمی خرد، و فخر قَوّاس گوید: شال نمدی که زیر برگستوان کنند، الخ، ص ۳۳۱.

فردوسی («ببر بیان: نام قبای رستم و دیبای منقش یعنی جوشن که در روم بافند و فردوسی گوید خفتان رستم یعنی جوشن رستم که پلنگینه بود»).

در آخرین مورد، منظور از «فردوسی» احتمالاً فرهنگ‌نامه فردوسی بوده است که نخستین بار بدر ابراهیم در فرهنگ خود زفان گویا شرح برخی واژه‌ها را از این فرهنگ نقل کرده است (خطیبی، ص ۴۳). در زفان گویا زیر همین سرمدخل «ببر بیان» نیز به همین منبع اشاره شده است: «نام قبای رستم دستان است و گویند ببر بیان دیبای منقش که هر زمان رنگی دیگر نماید، در روم بافند، و فردوسی گوید خفتان رستم یعنی جوشن رستم که پلنگونه بود» (بدرالدین ابراهیم، ص ۶۹). البته در فرهنگ زفان گویا، فقط در یک مورد ذیل مدخل «تلک» اسم کامل مأخذ یعنی فرهنگ‌نامه فردوسی آمده است: «ادرك، و در فرهنگ‌نامه فردوسی است: تلک دانه‌ای باشد که به تازی آن را جلبان گویند» (همو، ص ۱۰۸). در بقیه موارد، مؤلف زفان گویا پس از ذکر «در فردوسی است» یا «فردوسی گوید» به شرح واژه‌ها می‌پردازد که بی‌گمان، مراد مؤلف همان فرهنگ‌نامه فردوسی است؛ منبعی که اکنون نه از آن نسخه‌ای در دست است و نه نام مؤلفش را می‌دانیم (خطیبی، ص ۴۳).

بعد از تألیف زفان گویا، برخی از فرهنگ‌نویسان فارسی، از جمله مؤلف مؤیدالفضلا و مدارالافاضل با همان کلیشه‌های «در فردوسی است» یا «فردوسی گوید» به فرهنگ‌نامه فردوسی استناد کرده‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد که مأخذ آنان نه اصل فرهنگ‌نامه، بلکه فرهنگ زفان گویا بوده باشد (همو، ص ۴۴). این را دربارهٔ مفتاح‌الفضلا نیز می‌توان گفت. البته در این فرهنگ، فقط همین یک مورد مدخل «ببر بیان» وجود دارد که در آن به فرهنگ‌نامه فردوسی اشاره شده است و در بقیه موارد عبارات «در فردوسی است» یا «فردوسی گوید» احتمالاً حذف شده است؛ مثلاً همان مدخل مذکور «تلک» در مفتاح‌الفضلا به این صورت شرح شده است: «ادرك و دانه که به تازی جلبان خوانند و هندوی لوبیا^۱ گویند»، که در آن عبارت «در فرهنگ‌نامه فردوسی است» حذف شده است

۱. در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی ذیل مدخل لوبیا: «ظاهراً از طریق آرامی: lwbh، از اصل یونانی [λωβια] گرفته شده است»؛ همچنین: «سنسکریت: lobhya- (مشتق است از فارسی)» (حسن‌دوست، ج ۴، ذیل واژه) شاید مؤلف مفتاح‌الفضلا نمی‌دانسته که در زبان فارسی نیز همین کلمه به کار می‌رود. در لغت‌نامه دهخدا به نقل از ابوریحان ذیل مدخل لوبیا آمده است: «حکیم مؤمن در تحفه آرد: لوبیا مؤلف تذکره گوید: لغت هندی است و به یونانی سیاهن (سلیمین) و به عربی (ظ. به عبری) فریقا نامند».

و به‌جای آن معادل هندی آمده است، یا در مثال دیگر: «دهاز: به فتح و کسر دال، بانگ و فریاد و غار و دره، و قیل به کسر دال بانگ و فریاد، و به فتح دال غار و دره»؛ در حالی که در زفان گویا این مدخل به این صورت آمده است: «به فتح و کسر، بانگ و فریاد، و در فردوسی گوید: دهاز غار و دره» (ص ۱۶۶).

در اینجا باید نکته دیگری را یادآور شد؛ مدخل «بکماز» که مؤلف مفتاح‌الفضلا در تعریف آن به رساله‌التصیر اشاره کرده است، در لسان‌الشعرا و زفان گویا نیز با همین معنی و با همین ارجاع به رساله‌التصیر آمده است.^۱ پس می‌توان نتیجه گرفت اشاره مؤلف به یک منبع، لزوماً به معنای مراجعه‌وی به آن کتاب نیست؛ بلکه باید بیشتر احتمال داد که او به‌طور غیرمستقیم و از طریق فرهنگ‌های دیگر با منبع ذکرشده سر و کار داشته است. البته در بیشتر موارد، ذکر از منابع نقل قول‌ها در مفتاح‌الفضلا نمی‌یابیم؛ حتی اگر مؤلف، سرمدخل و تعریف آن را عیناً از کتاب دیگر برداشته باشد و بدون هیچ تغییری مدخل فرهنگ خود کرده باشد؛ مثلاً در مفتاح‌الفضلا مدخل «الوا: صبر که آن را هندوی کنوار^۲ گویند»، درست به همین شکل در لسان‌الشعرا آمده است: «الوا: وزن ابقا، صبر که به هندوی کنوار گویند» (ص ۶۱). این مدخل در فرهنگ قواس (ص ۴۳) و دستورالافاضل (ص ۷۶) نیز ذکر شده؛ اما فقط در لسان‌الشعرا معادل هندی آن آورده شده است.

گاهی مؤلف مفتاح‌الفضلا با آنکه به منبع خود در مدخل اشاره کرده؛ نقل قول دقیقی ندارد؛ مثلاً: «کبُودَر: کرمی خرد است که در شب پیدا باشد و گویند کرمی خرد است که ماهی خورد و اسدی گوید کرمی باشد که به خود اندر آب رود». در لغت فرس چاپ اقبال، این مدخل به این صورت آمده است: «کبودر: کرمکی بود خرد در آب، خورش او ماهی خرد بود» (ص ۱۶۰)؛ اما تعریف مفتاح‌الفضلا در ذیل این مدخل، به تعریف همین مدخل در زفان گویا بیشتر شباهت دارد: «کرمی خرد است، در شب باشد، و گویند کرمی خرد است که ماهی خورد، و در اسدی است: کرمی باشد که به خود اندر آب رود» (ص ۲۷۱).

۱ در لسان‌الشعرا (ص ۹۴): «بگماز: بر وزن ابراز، یعنی جدا کردن، مهمانی شراب و نبیذ و غم و اندوه، و این در رساله‌التصیر است». در زفان گویا (ص ۵۶): «مهمانی شراب و نبیذ و غم و اندوه، و این در رساله‌التصیر است. نیز گویند سبکی باشد».

2. In *Dictionary of Urdu, Classical Hindi and English* "Ghikanwar: the medicinal plant *Aloe perfoliata*" (John T. Platts, *A Dictionary of Urdu Classical Hindi and English*, H. Milford, London, 1884).

که بخش اول تعریف، احتمالاً از لسان الشعرا وام گرفته شده است: «کرمی خرد است، در شب باشد» (ص ۲۶۹).

گاهی مؤلف به جای ذکر دقیق عنوان منبع، از عباراتی چون «در نسخه»، «در بعضی نسخه»، «به لغتی»، «در بعضی فرهنگ‌نامه»، «در کتب فرس» و غیره سود می‌جوید؛ مثلاً «أَسْعَدَه»: هیزم نیم‌سوخته، و به لغتی ممدود است و به فتح سین و سکون غین، و در بعضی نسخه به شین معجمه آورده است». البته در بعضی موارد می‌توان حدس زد مقصود وی از عبارت «در فرهنگ‌نامه است»، فرهنگ‌نامه قوّاس است، که در زفان گویا نیز با همین عبارت از آن یاد شده است (نذیر احمد، ص ۱۰)؛ مثلاً مؤلف مفتاح‌الفضلا می‌نویسد: «بَرْدَك: افسانه و لغز و جنسی است از معّمّا و بعضی به ضمّ باء گویند و در فرهنگ‌نامه است نَرْدَك به نون، لغز و افسانه». در زفان گویا نیز همین مدخل به این شکل آمده است: «افسانه و لغز که جنسی است از معّمّا و بعضی به ضمّ باء گویند و در فرهنگ‌نامه است نردک به نون، لغز و افسانه» (ص ۶۲). در فرهنگ قوّاس چاپ نذیر احمد، این دو کلمه در دو سرمدخل جداگانه ضبط شده‌اند؛ به این صورت: «کردک و بردک: افسانه» و «نردک و چربک: لغز و چیستان» (ص ۱۸۸).

نمونه‌های فوق نشان می‌دهند که در بعضی از موارد، شباهت زیادی بین مدخل‌های مفتاح‌الفضلا، لسان الشعرا و زفان گویا، که مؤلف مفتاح‌الفضلا در مقدمه فرهنگش آن (زفان گویا) را به عنوان منبع خود ذکر نکرده و در متن فرهنگ نیز به آن اشاره‌ای نکرده است، وجود دارد. همچنین از قرائن این گونه برمی‌آید که به احتمال زیاد، مؤلف مفتاح‌الفضلا مستقیماً از فرهنگ‌های اسدی و قوّاس یا رساله‌التصیر استفاده نکرده است، و بیشتر دو فرهنگ لسان الشعرا و زفان گویا محل رجوع او بوده‌اند. البته روشن است که ارزیابی مقایسه‌ای و جامع فرهنگ‌های این دوره (فرهنگ‌هایی چون دستورالافضل، لسان الشعرا، بحرالفضائل، زفان گویا، ادات‌الفضلا، مفتاح‌الفضلا، شرف‌نامه منیری و مؤیدالفضلا و غیره) نه در مجال مقاله حاضر می‌گنجیده و نه در حیطه موضوعی آن قرار داشته است؛ اما بررسی علمی اینکه منابع اصلی و اولیه این فرهنگ‌های هم‌دوره، کدام مرجع‌ها و

آبخورها بوده‌اند و مؤلفان این فرهنگ‌ها تا چه حد به نقل محتوای فرهنگ‌های پیشین (اعم از سرمدخل‌ها و تعاریف) اکتفا نموده‌اند و چه قدر بر محتوای آن منابع پیشین افزوده‌اند، اهمیت بسیاری دارد و باید لزوم اهتمام به چنین تحقیقی در آینده را به پژوهشگران نسخه‌شناسی و فرهنگ‌نگاری تاریخی، یادآور شد.

نتیجه‌گیری

از لحاظ نوع دستوری، ۷۶ درصد از سرمدخل‌های مفتاح‌الفضلا را اسم‌ها، ۱۷ درصد را صفات، پنج درصد را افعال و دو درصد را گروه‌های دیگر دستوری، از جمله قیده‌ها، ضمیرها و پسوندها تشکیل می‌دهند. سرمدخل‌های این فرهنگ، معمولاً به صورت ساده و بسیط ضبط شده‌اند؛ ولی استثنائاتی هم در این باره وجود دارد؛ مثلاً اسم گاهی به صورت جمع، و فعل گاهی در صیغه‌های مختلف آمده است. تعداد سرمدخل‌های بهر اول مفتاح‌الفضلا، مطابق نسخه کتابخانه مجلس، ۵۱۶۶ کلمه است. با اینکه شمار مدخل‌های این فرهنگ، بسیار بیشتر از تعداد مدخل‌های فرهنگ‌های قبل از آن است، با بررسی کیفیت مدخل‌های مفتاح‌الفضلا درمی‌یابیم هدف مؤلف، تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی نبوده و او فقط کوشیده است کلمه‌هایی را که برای خوانندگان غیرفارسی‌زبان معروف نبوده‌اند گردآوری و معنی کند. بخشی از سرمدخل‌های مفتاح‌الفضلا از فرهنگ‌های قبلی گرفته شده‌اند، که به نظر می‌رسد این فرهنگ‌ها (امثال لغت فرس یا فرهنگ قواس) نیز براساس همین معیار، یعنی مشهور نبودن معنای کلمه، تدوین شده باشند. توجه به استثناهای مذکور (که در لغت فرس و پیروان آن وجود دارد و با معیارهای فرهنگ‌نویسی عمومی امروز سازگاری ندارد)، گویای این نکته است که ضبط مدخل‌های نامشهورتر، بدون توجه به شکل دستوری آنها، به همان صورتی که در متن منبع آمده بوده‌اند، اتفاق افتاده است.

از لحاظ مدخل‌سازی، در مدخل‌های مفتاح‌الفضلا، به جز نشان دادن تلفظ، تعریف معانی، آوردن شاهد مثال و اطلاعات مربوط به دستور و ریشه‌شناسی (که در فرهنگ‌نویسی معاصر نیز معمول هستند)، به عناصری جدید و متفاوت نیز اشاره شده است؛ از جمله گونه‌های دیگر کلمه، اصطلاحات عامیانه، معادل‌های غیرفارسی و منابع

فرهنگ. بدین ترتیب، مدخل‌های مفتاح‌الفضلا را (نسبت به مدخل‌های فرهنگ‌های اولیه‌ی زبان فارسی که در آنها تا این اندازه به ضبط تلفظ، معانی دیگر سرمدخل، گونه‌های دیگر آن، معادل‌هایش در زبان عامیانه و معادل‌های غیرفارسی آن، نکته‌های دستوری و ریشه‌شناسی توجه نشده است) مفصل‌تر، کامل‌تر و دقیق‌تر می‌یابیم. در ۸۰ درصد از مدخل‌های مفتاح‌الفضلا تلفظ واژه به شیوه‌ی حرکت‌گذاری نشان داده شده است. ثه درصد از مدخل‌های این فرهنگ، معادل‌های غیرفارسی دارند و در دو درصد از مدخل‌ها نکته‌های دستوری یا ریشه‌شناسی مطرح شده است. تعریف معنی سرمدخل‌ها در این فرهنگ، نه فقط با آوردن مترادف، بلکه با ارائه دادن توضیحات و توصیفات شکل‌گرفته است. مؤلف این فرهنگ، گاهی برای توضیح بهتر، از متضاد استفاده نموده و گاهی نیز تشبیه یا مثالی کاربردی ارائه داده است. نسخه‌ی کتابخانه‌ی مجلس مفتاح‌الفضلا (به‌جز یک مورد) شاهد شعری ندارد.

با توجه به ویژگی‌های جدید فرهنگ مفتاح‌الفضلا در مدخل‌سازی و تغییراتی که مؤلف در ساختار فرهنگ و ترتیب دادن مدخل‌ها اعمال نموده است، می‌توان ادعا کرد که نوع و کاربرد مفتاح‌الفضلا نسبت به فرهنگ‌های اولیه‌ی فارسی متفاوت است. با آنکه مؤلف مفتاح‌الفضلا مدخل‌های اثر خود را براساس همان معیارهای فرهنگ‌نویسی پیشین جمع‌آوری کرده، نمی‌توانیم بر تلاش‌های او برای گسترش محتوای فرهنگ‌های قبلی و سازگار کردن درون‌مایه‌ی فرهنگ خود با محیط زبانی و فرهنگی جامعه‌ی مخاطبانش در هندوستان، چشم‌بندیم. او با این کار، از نخستین فرهنگ‌های فارسی (که بیشتر فرهنگ تخصصی شعر بوده‌اند)، فاصله گرفته و به سمت ارائه‌ی فرهنگ عمومی زبان فارسی قدم برداشته است.

برای تحقیقات مفصل‌تر در مورد تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی، انجام دادن پژوهش‌هایی مقایسه‌ای در فرهنگ مفتاح‌الفضلا و دیگر فرهنگ‌های دوره‌ی اول فرهنگ‌نویسی فارسی (مخصوصاً لسان‌الشعرا، زفان‌گوبا و شرف‌نامه‌ی منیری که در جزئیات محتوایی، شباهت‌های بسیاری با هم دارند) لازم به‌نظر می‌رسد و امید ما آن است که ارائه‌ی تحلیل‌های آماری و کیفی در مورد مفتاح‌الفضلا در مقاله‌ی حاضر، توانسته باشد بخشی از این کار گسترده را بر عهده بگیرد.

منابع

- ابراهیم قوام فاروقی، شرف‌نامهٔ منبری (فرهنگ ابراهیمی)، به تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، چاپ‌خانهٔ مجلس، تهران، ۱۳۱۹.
- اسکندری، علی اصغر، «شادی‌آبادی»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، به سرپرستی محمدرضا نصیری، ج ۴، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۵.
- بدرالدین ابراهیم، زفان گویا و جهان پویا، به تصحیح نذیر احمد، پتنه، ۱۹۸۹ م.
- ترکی، محمدرضا و علی اصغر اسکندری، «شادی‌آبادی و شرح او بر دیوان انوری»، مجلهٔ شبه‌قاره، ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان، ش ۳، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.
- حاجب خیرات دهلوی، دستورالافاضل، به تصحیح نذیر احمد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۳.
- خطیبی، ابوالفضل، «نگاهی به فرهنگ‌های شاهنامه (از آغاز تا امروز)»، نامهٔ فرهنگستان، دوره ۴، ش ۳ (پیاپی ۱۵)، مرداد ۱۳۷۹.
- دبیرسایقی، محمد، فرهنگ‌های فارسی و فرهنگ گونه‌ها، اسپرک، تهران، ۱۳۶۸.
- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
- رضایی، سیده‌نرگس، «معرفی و نقد اصول فرهنگ‌نویسی در انجمن‌آرای ناصری»، نشریهٔ ادب و زبان فارسی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دورهٔ جدید، ش ۲۶ (پیاپی ۲۳)، زمستان ۱۳۸۸.
- زنجانی، برات، تعلیقات بر هفت‌پیکر نظامی گنجوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
- شریفی، ساغر و پروانه فخام‌زاده، «مدخل‌گزینی در فرهنگ عمومی یک زبانه»، مجلهٔ فرهنگ‌نویسی (ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان)، ش ۱، دی ۱۳۸۶.
- شهریار نقوی، سیدحیدر، فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران، ۱۳۴۱.
- صادقی، علی اشرف، مقدمهٔ لغت فرس اسدی طوسی، به تصحیح فتح‌الله مجتبیایی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران، ۱۳۶۵.
- عاشق، فرهنگ لسان‌الشعرا، به تصحیح نذیر احمد، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و دهلی نو، ۱۹۹۴ م.
- علیزاده، «مفتاح‌الفضلا»، دانشنامهٔ ادب فارسی (ج ۴، بخش سوم)، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
- فتح‌نیا طبری، «لسان‌الشعرا»، دانشنامهٔ ادب فارسی، (ج ۴، بخش سوم)، به سرپرستی حسن انوشه،

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۰.
فخرالدین مبارکشاه، قواس غزنوی، فرهنگ قواس، به تصحیح نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

کشانی، خسرو، مقدمه فرهنگ فارسی زانسو، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲.
مرادی، نورالله، «سیر فرهنگ‌نویسی در ایران»، کتاب ماه کلیات (پرونده فرهنگ‌نگاری)، ش ۱۸۹، شهریور ۱۳۹۲.

نذیراحمد (۱)، مقدمه هر حواشی بر زفان گویا و جهان پویا، بدرالدین ابراهیم، پتنه، ۱۹۸۹ م.
_____ (۲)، مقدمه و حواشی بر فرهنگ قواس، فخرالدین مبارکشاه، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

_____ (۳)، مقدمه و حواشی بر لسان‌الشعرا، عاشق، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و دهلی‌نو، ۱۹۹۴ م.

Akasu, Kaoru. "Methods in Dictionary Criticism", *The Bloomsbury Companion to Lexicography*, ed. Howard Jackson, A&C Black, 2013.

Hans, Patrick. "Lexicography from Earliest Times to the Present", *The Oxford Handbook of the History of Linguistics*, ed. Keith Allan, OUP Oxford, 2013.

Haywood, John A. "The Influence of Arabic Lexicography", *Lexicography: Reference works across time, space and languages*, ed. R.R.K. Hartmann, Taylor & Francis, 2003.

Kipfer,

Maciuszak, Kinga. "Persian Lexicography in South Asia", *Islamicate Traditions in South Asia. Themes from Culture and History*, ed. Kuczkiewicz-Fras, Manohar, New Delhi, 2013.

Mugglestone, Lynda. *Dictionaries: A very Short Introduction*, OUP Oxford, 2011.

Rieu, Charles. *Supplement to the Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum*, British Museum, London, 1895.

Schierholz, Stefan J., "Methods in Lexicography and Dictionary Research", *Lexikos*, 25 (AFRILEX-reeks/Series 25), 2015.

Utas, Bo. "Review of "Early Persian Lexicography, 11th-15th Centuries by S.I. Baevskii", *British Journal of Middle Eastern Studies*, Vol. 20, No. 2, 1993.

Zgusta,